

نزدیک به پنجاه سال پیش، کتابهای تحریم تنباکو؛ اولین مقاومت منفی در ایران و عصر بی خبری در زمینه مبارزات و ایستادگی ملت ایران در برابر بیگانگان، به خامه جناب آقای دکتر ابراهیم تیموری منتشر شد. اکنون ایشان بر پایه اسناد و مدارک تازه به بازنگاری در مطالب آن کتابها پرداخته اند و نوشتار زیر در برگیرنده بخشی از یادداشتهایی است که برای این منظور آماده شده است. گفتنی است که چندی پیش نیز اثری از جناب آقای دکتر تیموری با عنوان دو سال آخر درباره اوضاع ایران در سالهای پایانی سلطنت فتحعلی شاه از سوی دانشگاه تهران به چاپ رسیده و به زودی کتاب دیگری از ایشان درباره کشته شدن گریبایوف و وزیر مختار روسیه در تهران در دسترس علاقمندان قرار خواهد گرفت.

اطلاعات سیاسی - اقتصادی

ایران پیش از انقلاب مشروطیت

سال‌های پایانی سلطنت ناصرالدین شاه

دکتر ابراهیم تیموری

همه متفق القول هستند که به احتمال، او لایق ترین مرد کشورش بوده و توانسته است در دوران دیربای سلطنتش به گونه خستگی ناپذیر از آشوب و ناآرامی در ایران جلوگیری کند و این کشور در دوران فرمانروایی او امن ترین کشورهای خاورزمین شده بود و جهانگردان می توانستند در آن سفر کنند.^۱

این گفته خانم سایکس می تواند برای چهل و دو سه سال نخست سلطنت ناصرالدین شاه کمابیش درست باشد، ولی شش هفت سال آخر دوران پنجاه ساله فرمانروایی ناصرالدین شاه آکنده از مصائبی بود که با سرعت فرامی رسید و کسی هم نمی توانست از آنها جلوگیری کند. علت این وضع که سرانجام بیشتر حکومت‌های استبدادی و خودکامه است، بالا رفتن سن و سال پادشاه، ناتوانی او در اداره امور کشور، ناامیدی و سرخوردگی از اصلاحات، حرص و آز و پول دوستی که روز به روز بیشتر بر او چیره می شد، فساد و رشوه خواری بیشتر اطرافیان و وزیران و رجال بود که سرگرم پر کردن جیب خود بودند و اگر هم کسی پیدا می شد و متوجه وضع خراب و فاسد امور بود،

از دید برخی از اروپاییان، دوران پنجاه ساله سلطنت ناصرالدین شاه برای ایرانیان دوران امن و آرامش و رفاه و آسایش نسبی بوده است. خانم الاسایکس^۱ در سفرنامه خود نوشته است روز دوم مه ۱۸۹۶ تازه چند ساعتی بود که کویته را ترک کرده و عازم سیملا (در هند) شده بودیم که یکی از کارکنان تلگرافخانه کویته تلگرافی به برادرم (سرپرستی سایکس)^۲ داد که در آن خبر کشته شدن ناصرالدین شاه در روز پیش از آن یعنی اول مه ۱۸۹۶ (۱۷ ذی قعدة ۱۳۱۳ ه. ق.) آمده بود. الاسایکس می نویسد ما می ترسیدیم ایران یکسره گرفتار بلوا و آشوب گردد و اروپاییان همه کشته شوند. بنابراین برادرم بی درنگ برای کسب تکلیف، تلگرافی به تهران (نماینده انگلیس) فرستاد و انتظار داشت به او دستور بدهند که به کرمان باز گردد.

قرار بود مراسم جشن پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه از چهار پنج روز دیگر یعنی ۶ مه ۱۸۹۶ آغاز شود.^۳

الاسایکس درباره سلطنت ناصرالدین شاه می نویسد: «کزیها و کاستی‌های حکومت او هر چه می خواهد باشد، اما

می یافت و زور گویی و زورستانی بیشتر می شد و دادرسی نبود. انتقاد از ناصرالدین شاه و حتی بدگویی از او و دشنام دادن به او آشکار و پنهان از زبان همگان حتی نزدیکان خود او باب روز شده بود به گونه ای که میرزا علی اصغر خان صدر اعظم جوان او یعنی نزدیکترین شخص به او در نزد خودی و بیگانه بارها او را پیر و ابله می خواند و وجود او را مایه خرابی اوضاع کشور می دانست.^۷ اوج این وضع مخاطره آمیز واقعه تحریم تنباکو و قیام مردمان در برابر سلطنت و طبقه حاکم بود که در شهرهای گوناگون همه یک دل و یک زبان به پا خاستند و برخلاف خواسته ناصرالدین شاه و رجال درباری خواهان لغو امتیاز رژی شدند. قدرت علمای روحانی که رهبری ایرانیان را در این

جرات نمی کرد و واقعیات را به اطلاع او برساند. در چنین اوضاعی همه در حضور پادشاه تعریف و تمجید می کردند، ولی در پشت سر به انتقاد یا بدگویی از او می پرداختند.

حرامش با داد این پادشاهی که پیشش مدح گویند، در قفا دم برخی از پژوهشگران در زمینه تاریخ قاجار مدت سلطنت ناصرالدین شاه را به سه دوره تقسیم کرده اند. دوره دهساله نخست یعنی از ۱۲۶۴ هـ.ق/ ۱۸۴۸ میلادی تا ۱۲۷۴ هـ.ق/ ۱۸۵۸ که آنرا دوران آشفتگی و آشوب نامیده اند. ناصرالدین شاه جوان در این دوره با کمک وزیران خود مانند میرزا تقی خان امیر کبیر و میرزا آقاخان نوری توانست آشوبها و قیامهایی را که در گوشه و کنار کشور روی داده بود مانند شورش خراسان و قیام بابی ها سرکوب کند.

دوره دوم را که از ۱۲۷۴ هـ.ق/ ۱۸۵۸ م تا ۱۳۰۷ هـ.ق/ ۱۸۹۰ یعنی سی و دو سه سال به درازا کشید می توان دوران آرامش و شکوفایی نسبی نامید.

در این دوره ناصرالدین شاه با وجود مسافرت های اروپایی، همچنان با افکار و عقاید ارتجاعی به حکومت استبدادی خود ادامه می داد، ولی چون نسبت به افکار عمومی در اروپا و انتشار مقالات انتقاد آمیز در روزنامه ها در آن کشورها حساسیت داشت و نمی خواست از او به بدی یاد کنند، می کوشید در راه اصلاحات گام بردارد و در برابر اتباع خود، از سران قبایل گوناگون گرفته تا توده مردم در شهرها و روستاها، روشی عادلانه و منصفانه در پیش گیرد. در این دوره دارالفنون گشایش یافت و شماری معلم اروپایی استخدام شدند و به تهران آمدند.

دوره سوم که از ۱۳۰۸ هـ.ق/ ۱۸۹۰ تا ۱۳۱۳ هـ.ق/ ۱۸۹۶ (سال کشته شدن ناصرالدین شاه) یعنی نزدیک به هفت سال طول کشید دوره ای است که گویی ناصرالدین شاه از کشورداری خسته و از هر کار اصلاحی نومید شده و فقط به فکر گردآوری پول و مال برای تأمین هزینه زن های گوناگون خود افتاده بود. از این رو با دادن امتیازهای گوناگون به اروپاییان، پای آنها را به گونه ای به این کشور باز کرد که موجب نگرانی خودی و بیگانه شده بود؛^۵ چنان که پس از دادن امتیاز انحصار خرید و فروش تنباکو در ۸ مارس ۱۸۹۰ به یک سندیکای انگلیسی، دکتر فوریه پزشک مخصوص او اظهار نگرانی می کرد که با دادن این همه امتیاز به زودی کشور ایران به دست بیگانگان خواهد افتاد.^۶

در پنج شش سال پایانی زندگی ناصرالدین شاه وضع کشور از بدتر شد؛ ظلم و ستم حکام روز به روز افزایش

○ شش هفت سال آخر دوران پنجاه ساله

فرمانروایی ناصرالدین شاه آکنده از مصائبی بود که با سرعت فرامی رسید و کسی هم نمی توانست از آنها جلوگیری کند. علت این وضع که سرانجام بیشتر حکومت های استبدادی و خودکامه است، بالا رفتن سن و سال پادشاه، ناتوانی او در اداره امور کشور، ناامیدی و سرخوردگی از اصلاحات، حرص و آز و پول دوستی که روز به روز بیشتر بر او چیره می شد، فساد و رشوه خواری بیشتر اطرافیان و وزیران و رجال بود که سرگرم پر کردن جیب خود بودند و اگر هم کسی پیدا می شد و متوجه وضع خراب و فاسد امور بود، جرات نمی کرد واقعیات را به اطلاع او برساند. در چنین اوضاعی همه در حضور پادشاه تعریف و تمجید می کردند، ولی در پشت سر به انتقاد یا بدگویی از او می پرداختند.

نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران دانست، تا انقلاب مشروطیت نزدیک به پانزده سال گذشت. در این مدت، هر هفته و هر ماه فریاد عدالتخواهی مردمان در چارچوب شورش‌هایی به بهانه گران‌ی و کمبود نان و شکایت از زورگویی حکام در گرفتن مالیات و... بیش از پیش شنیده می‌شد.

پیش از تحریم تنباکو، گرچه مردمان گاهگاه در برابر زورگویی‌ها و زورستانی‌ها فریاد می‌کردند و در گوشه و کنار شورشهایی روی می‌داد، ولی چون سرکوب می‌شد تا مدتی بعد صدایی از کسی به گوش نمی‌رسید. پس از تحریم تنباکو گویی باصطلاح چشم و گوش مردم باز شده و فهمیده بودند با پشتیبانی روحانیون می‌توانند در برابر استبداد بایستند و اختیارات مطلقه پادشاه را محدود یا حتی او را برکنار کنند. از این رو اگر صدایی از جایی برمی‌خواست، هنوز سرکوب نشده، از جایی دیگر فریادی رساتر بلند می‌شد و دامنه آن گسترده‌تر می‌گردید.

درباره امتیاز تنباکو و تحریم آن و قیام‌های مردمی در شهرهای گوناگون بسیار گفته و شنیده شده است.^۸ در اینجا بر پایه گزارش‌های محرمانه مأموران وقت انگلیس در ایران که در واقع شاهدان عینی بوده‌اند به چند نکته از جمله علت اصلی قیام مردمی در برابر این امتیاز و افزایش بی‌سابقه قدرت روحانیون و تصمیم آنان به برکناری میرزاعلی اصغر خان صدر اعظم و خلع ناصرالدین شاه از سلطنت می‌پردازیم.

هنگامی که بر اثر مخالفت با کمپانی رژی سرتاسر کشور را آشوب و ناآرامی فرا گرفته بود، سرفرانک لاسلز^۹ وزیر مختار انگلیس به مرخصی رفته بود و در تهران حضور نداشت. پس از بازگشت به تهران و تحقیق و بررسی و گفتگو با اشخاص مطلع درباره قیام مردمان و پیروی آنها از روحانیون، در گزارشی به وزیر خارجه انگلیس نوشت خطر آثار و نتایج وضعی که در ایران پیش آمده، بسی فراتر از لغو امتیاز کمپانی انگلیسی توتون و تنباکو است:

کسانی که به اوضاع و احوال ایران آشنایی دارند می‌گویند از این قدرت‌نمایی روحانیون شگفت‌زده و مبهوت شده‌اند، هم از مخالفتشان با دولت و هم از جهت پیروی مردمان از دستوره‌های آنان درباره چیزی که از دید شرعی ممنوع نیست و اکنون اعلام شده که استعمال آن گناهی است زشت‌تر از چیزهایی که در قرآن ممنوع گردیده است. آگاهان

○ در پنج شش سال پایانی زندگی ناصرالدین شاه وضع کشور از بد بدتر شد؛ ظلم و ستم حکام روز به روز افزایش می‌یافت و زورگویی و زورستانی بیشتر می‌شد و دادرسی نبود. انتقاد از ناصرالدین شاه و حتی بدگویی از او و دشنام دادن به او آشکار و پنهان از زبان همگان حتی نزدیکان خود او باب روز شده بود به گونه‌ای که میرزاعلی اصغر خان صدراعظم جوان او یعنی نزدیکترین شخص به او در نزد خودی و بیگانه بارها او را پیر و ابله می‌خواند و وجود او را مایه خرابی او ضاع کشور می‌دانست.

واقعه داشتند، چنان که خواهیم دید، به اندازه‌ای افزایش یافته بود که میرزا حسن آشتیانی رئیس آنها در تهران تصمیم گرفت ناصرالدین شاه را از سلطنت برکنار و حکومتی دینی در ایران اعلام کند، ولی از این کار به عللی که در زیر خواهد آمد، دست کشید. در نتیجه، رویدادها به سمت و سوی پیش رفت که ناصرالدین شاه کشته شد و فرزندش مظفرالدین شاه به سلطنت رسید. این بار مردمان و رهبرانشان با بهره‌گیری از فرصت و شخصیت ضعیفی که پادشاه تازه داشت و با توجه به اوضاع و احوال سیاسی کشور و برای اینکه همسایگان آن بهانه‌ای برای تجاوز نداشته باشند، به جای آنکه او را برکنار کنند تصمیم گرفتند با شعار عدالتخواهی و درخواست برپایی عدالتخانه اختیارات مطلقه حکومت او را گرفته و به نمایندگان ملت واگذار کنند.

در اینجا به رویدادهایی که به کشته شدن ناصرالدین شاه و سلطنت مظفرالدین شاه و صدور فرمان مشروطیت انجامید، به گونه فشرده می‌پردازیم.

۱- تحریم تنباکو و افزایش قدرت روحانیون

داستان تحریم تنباکو و تسلیم شدن مقامات دولتی در برابر خواسته ایرانیان سبب شد که امید به محدود شدن اختیارات مطلقه پادشاه افزایش یابد. از آن رویداد که باید آنرا

همچنین اطلاع یافته‌ام يك خانم مجارستانی که با یکی از کارکنان تلگرافخانه هندو اروپا از دواج کرده و در نتیجه به تابعیت دولت انگلیس در آمده است، هنگامی که از یکی از خیابان‌های تهران می‌گذشته، سه دسته مختلف از مردان به او توهین و فحاشی کرده‌اند و گروهی از زنها به سر و روی او آب دهان انداخته‌اند.

جز این موارد، نشنیده‌ام که به اتباع انگلیس توهین شده باشد و همچنین جز سنگ‌پرانی‌هایی که در بالا به آنها اشاره شد و کار بچه‌ها بوده، به اروپاییان تجاوزی نشده است.

تلاش بسیار کرده‌ام که درباره واقعتاً اوضاع کنونی اطلاعاتی به دست آورم ولی با گزارش‌های ضد و نقیضی که به من می‌رسد تحقیق در این باره دشوار است. ممو راندم پیوست که مستر چرچیل (دبیر شرقی سفارت انگلیس) تهیه کرده، نشان می‌دهد که شیوع و با^{۱۳} موجب رونق دوباره مذهب شده است.

در نخستین گفتگویی که با امین‌السلطان، پس از بازگشت او داشته‌ام توجه او را به گزارش‌هایی که دریافت داشته‌ام جلب کردم و پرسیدم دولت ایران چه تدابیری برای جلوگیری از نارضایی مردمان که بی‌گمان هم‌اکنون وجود دارد، اندیشیده است. این نارضایی معلول صدمه‌ایست که در نتیجه شیوع و با

می‌گویند اگر نارضایی همگانی در سراسر ایران حکمفرما نبود روحانیون نمی‌توانستند چنین قدرتی به دست آورند. مردمان با گردن نهادن به دستور علما و پیروی از توصیه آنها امیدوارند راه گریز و چاره‌ای برای مشکلاتی که در زیر بار آن کمر خم کرده‌اند پیدا شود و اصلاحاتی صورت گیرد.^{۱۰}

درباره قدرت علما و افزایش نفوذ آنها، لاسلز وزیر مختار انگلیس در گزارشی مقارن ماههای محرم و صفر ۱۳۱۰ هـ.ق. می‌نویسد:

مدتی است شایعات ناراحت‌کننده‌ای به گوش می‌رسد مبنی بر اینکه نارضایتی شدیدی در جامعه وجود دارد و روحانیون نیز با بهره‌گیری از موقعیت خود به مردمان سفارش می‌کنند که به وظایف و تکالیف دینی خود بیشتر بپردازند و همچنین به تحریک احساس دشمنی نسبت به اروپاییان دست می‌زنند.

گفته می‌شود در پاره‌ای از مراسم مذهبی در ماههای محرم و صفر (که تازه به پایان رسیده است و بسیار ترتیب داده می‌شود، منظور مجالس روضه‌خوانی است) دعای مرسوم به شاه حذف و به مردان دستور داده شده است ریش خود را بلند نگهدارند و زنان از پوشیدن کفش‌های مدرن (پاشنه بلند) خودداری کنند^{۱۱} و مستخدمان ایرانی از خدمت به اروپاییان دست بکشند.

وزیر مختار فرانسه که به علت اقامت طولانی در ایران، نظر و عقیده‌اش قابل توجه است می‌گفت در هفده سالی که در ایران بوده هیچگاه اوضاع چون امروز نبوده است. او می‌گفت با سنگ‌هایی که به سوی او یا افراد وابسته به نمایندگی فرانسه پرتاب شده است می‌تواند کلکسیون بسازد.

کاردار روسیه می‌گفت بی‌آنکه بخواهد خبر دهنده آشوب و خطر باشد وضع فعلی را یکی از مخاطره‌آمیزترین اوضاع می‌داند و بعید نیست که نیروهای روسیه برای پشتیبانی از اروپاییان وارد تهران شوند.^{۱۲}

کاردار سفارت اتریش که ترس و نگرانی برخی از همکارانش را موجه نمی‌داند می‌گفت گاهگاهی کودکان به سوی آنان سنگ‌پرانی می‌کنند.

○ پیش از تحریم تنباکو، گرچه مردمان گاهگاه در برابر زور گویی‌ها و زورستانی‌ها فریاد می‌کردند و در گوشه و کنار شورشهایی روی می‌داد، ولی چون سرکوب می‌شد تا مدتی بعد صدایی از کسی به گوش نمی‌رسید. پس از تحریم تنباکو گویی باصطلاح چشم و گوش مردم باز شده و فهمیده بودند با پشتیبانی روحانیون می‌توانند در برابر استبداد بایستند و اختیارات مطلقه پادشاه را محدود یا حتی او را برکنار کنند.

نمی‌شود و اندیشمندان و از جمله روحانیون به خوبی آگاهند که هر گونه ناآرامی و آشوب در کشور بی‌گمان به تجاوز خارجی خواهد انجامید که نتایج و خیمی نه تنها برای دودمان قاجار بلکه برای مذهب ملی کشور (شیعه) و موجودیت ایران به عنوان يك کشور مستقل خواهد داشت.^{۱۴}

سیدنی چرچیل در مموآندمی به تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۸۹۲ که لاسلز آنرا به پیوست گزارش خود به لندن فرستاد، به انگیزه‌های مذهبی مردمان اشاره کرده و نوشته است مردمان وبای اخیر را که جان بسیاری را گرفته است بلایی آسمانی می‌دانند که به علت روی گردانی ایشان از مذهب و اجرا نکردن دستورهای شرعی رخ داده و خداوند بر آنها نازل کرده است.

طبق دستورهای شرعی، مؤمنان راستین باید يك پنجم در آمدهای خود (خمس) را بعنوان صدقه و خیرات به تهیدستان بدهند. مؤمنان باید دنیا دوستی را کنار بگذارند و از تقلید از غربی‌ها که این روزها رایج شده پرهیز کنند. وعظ توجه مؤمنان را به پوچی دنیا جلب می‌کنند و می‌گویند اگر می‌خواهند از خشم دوباره خداوند مصون بمانند باید از گناه پرهیز کنند.

خیلی از ایرانی‌ها از تراشیدن ریش خود خودداری

○ وزیر مختار انگلیس در تهران: درست

است که آشکارا از شاه شکایت و به او اعتراض می‌شود، اما هنوز نشانه‌ای از رهبری که در رأس جنبشی بر ضد اعلیحضرت قرار گیرد دیده نمی‌شود و اندیشمندان و از جمله روحانیون به خوبی آگاهند که هر گونه ناآرامی و آشوب در کشور بی‌گمان به تجاوز خارجی خواهد انجامید که نتایج و خیمی نه تنها برای دودمان قاجار بلکه برای مذهب ملی کشور (شیعه) و موجودیت ایران به عنوان يك کشور مستقل خواهد داشت.

به مردمان وارد آمده و هنوز ادامه دارد و همچنین ناشی از بالا رفتن قیمت آذوقه است.

امین السلطان گفت که اطلاعی از گزارشهایی که به آنها اشاره کردم ندارم و به عقیده او هیچگونه احساسات دشمنانه نسبت به اروپاییان وجود ندارد و کمترین خطر برای آنها در میان نیست.

ولی امین السلطان (صدر اعظم) وخامت اوضاع را تصدیق کرد و گفت بارهبران روحانیون در جاهای گوناگون و همچنین با میرزا حسن شیرازی در سامره مکاتبه دارد. او مرا مطمئن ساخت که هیچگونه خطر جدی برای سرنگون کردن شاه در میان نیست مگر آنکه از سوی نیروی بیرونی پشتیبانی شود....

امین السلطان افزود دستورهایی صادر شده که هر چه زودتر غله به پایتخت حمل شود تا فشار و تنگنا از میان برود.

امین السلطان در دنباله سخنان خود اطلاع داد که منشاء گزارشهایی که به آنها اشاره کردم روس‌ها هستند. بازرگانان روسی در شهر شایع می‌کنند که اوضاع به گونه‌ای است که نمی‌توانند به کار خود ادامه دهند و بی‌گمان اگر به این کار تشویق نشده بودند این شایعات را پخش نمی‌کردند.

در شرفیابی به حضور شاه در ۲۳ ماه جاری (سپتامبر ۱۸۹۲) به نارضایی مردمان و افزایش قدرت ملایان (روحانیون) اشاره کردم و اعلیحضرت در پاسخ گفتند تدابیری اتخاذ خواهد شد تا مقادیر زیادی غله به تهران آورده شود و با قیمت ارزان توزیع گردد. درباره روحانیون گفتند ضرورت دارد که روحانیون از دولت در هراس نباشند، اما در همان حال نباید اجازه داده شود که از حد خود تجاوز و در حوزه کاری مقامات کشوری دخالت کنند.

بر سر هم بر آنم که اوضاع، گرچه بی‌گمان غیر عادی است، اما به هر رو هنوز به وخامت نگرایییده است. بی‌تردید نارضایی بسیار وجود دارد که می‌تواند با تغییرات کامل در نظام دولت چاره شود....

همچنین درست است که آشکارا از شاه شکایت و به او اعتراض می‌شود، اما هنوز نشانه‌ای از رهبری که در رأس جنبشی بر ضد اعلیحضرت قرار گیرد دیده

○ روحانیون با دیدن ناخرسندی عمومی در کشور و افزایش قدرت خود در صدد برآمده بودند نخست امین السلطان صدراعظم را برکنار کنند و سپس با خلع ناصرالدین شاه، حکومتی اسلامی در کشور اعلام نمایند.

در تقییس بزبان روسی چاپ می شود و الان موجود است نزد من شهادت به این معجزه را می دهد. بر تمام ایران و هندوستان در هر کجا که از ملت شیعه بوده است چند روز پی در پی عیش کردند و شبها چراغان نمودند...»^{۱۶}

روحانیون با دیدن ناخرسندی عمومی در کشور و افزایش قدرت خود در صدد برآمده بودند نخست امین السلطان صدراعظم را برکنار کنند و سپس با خلع ناصرالدین شاه، حکومتی اسلامی در کشور اعلام نمایند. سرفرانک لاسلز وزیر مختار انگلیس پس از گفتگویی که در ۲۳ دسامبر ۱۸۹۱ (۲۱ جمادی الاول ۱۳۰۹) با امین السلطان صدراعظم داشته در گزارش تلگرافی به وزیر امور خارجه انگلیس می نویسد:

به عقیده امین السلطان اوضاع هنوز وخیم است و بیشتر بدان علت که شاه به دو پسرش یعنی ظل السلطان و کامران میرزا نایب السلطنه اجازه می دهد برضد او (امین السلطان) به دسیسه و توطئه چینی دست بزنند و همچنین شاه به ظاهر در برابر قدرتی که روحانیون به دست آورده اند سکوت اختیار کرده است.

از سخنان امین السلطان و همچنین اطلاعاتی که از منابع دیگر به دست آورده ام چنین بر می آید که وضع او (امین السلطان) مخاطره آمیز است، هر چند شاه هنوز به ظاهر از او پشتیبانی می کند.^{۱۷}

لرد سالزبوری وزیر امور خارجه انگلیس بی درنگ در تلگرافی به وزیر مختار انگلیس در تهران نوشت:

«بهتر است کاری جدی صورت گیرد تا از سقوط امین السلطان جلوگیری شود. از شاه اجازه شرفیابی بخواهید و به اعلیحضرت خاطر نشان کنید که هر چند سیاستهای عادی و معمولی او ربطی به دولت انگلستان ندارد، اما برکناری يك وزیر معروف و موفق، به علت

می کنند. سلمانی ها با حرارت آیینتهای خود را می شکنند و با خود عهد می کنند که صورت هیچکس را تراشند.

تنی چند از جوانان آذری زبان در جلو مسجد شیخ عبدالحسین در قلب بازار تهران موهای سر يك افسر جوان از رسته تویخانه را که از آنجا می گذشته به زور و به شیوه متعصبان مذهبی تراشیده اند و او را از حلقه های زلفی که بیشتر جوانان شیک پوش دارند محروم کرده اند.

گالش خانمی را به این بهانه که این کفش ها اروپایی و حرام است، از پایش در آورده اند.

روسها برای تحریک احساسات مذهبی توده عوام و احساسات ضد انگلیسی، به شایعه پراکنی دست می زدند. از جمله این شایعات «معجزه باکو» بود. سرفرانک لاسلز وزیر مختار انگلیس در گزارشی به وزیر امور خارجه انگلیس نوشت:

در مشهد و بیشتر شهرهای ایران، مردمان با آگاه شدن از باصطلاح «معجزه باکو» به هیجان آمده اند. به ظاهر شخصی مسلمان به نام حاجی محمدرضا مقیم باکو در روز عاشورا (دهم محرم ۱۳۱۱ ه.ق.) با يك زن روسی هم بستر شده و در نتیجه بدن های آنها به هم چسبیده است. اخبار این واقعه به مشهد و تهران تلگراف شده و به این مناسبت بازارها را چراغانی کرده اند.

اکنون «معجزه باکو» موضوع صحبت همه طبقات در ایران و سبب تحکیم باور مذهبی بسیاری از مردمان شده است.^{۱۵}

اعتماد السلطنه درباره این معجزه در روزنامه خاطرات خود نوشته است:

«... از اتفاقات غریب این ایام معجزه ایست که در بادکوبه روی داده است و اینکه تا بحال ننوشتم میخوانستم بخودم ثابت بشود بعد بنویسم. حالا ثابت شد. روز عاشورا حاجی رضا نامی کاشی یا شیرازی که تبعه روس است بازن روسیه ای مجامعت می کرده است. هر دو با هم اتصال پیدا کرده بودند که چهار پنج ساعت ظاهراً منفصل نشده بودند. این خبر در بادکوبه شهرت کرد. طرفین را به مریضخانه بردند. اجماعی شده بودند از شیعه ها و مسلمانها! قزاق روس بیشتر از پانصد نفر سواره، مردم را متفرق کرده بودند. بعد که طرفین از هم سوا شده بودند جمعی را داخل مریضخانه کرده بودند و همه جا گردانده بودند که اینطور چیزی نبوده است. الفضل ماشهد به الاعداء. روزنامه ای که

به نوشته لاسلز، نریمان خان «اطلاعات اسف‌انگیزی» از اوضاع ایران به او داده است:

نریمان خان گفت نارضایی شدیدی در سرتاسر کشور وجود دارد و شیراز و همدان و اصفهان شاهد اغتشاش و آشوب عمومی است. از اقتدار و حاکمیت شاه خیلی کاسته شده است. در حالی که نفوذ روحانیون بر مردمان روز به روز بیشتر می‌شود.

به عقیده نریمان خان شاه در احضار روحانیون بزرگ به کاخ سلطنتی برای سازش با آنها در چند روز پیش مرتکب اشتباه شده است. بی‌گمان هدف شاه از این کار تأمین آرامش تهران در مدت غیبتش بوده است،^{۲۰} اما از دید مردمان، این اقدام شاه دلیل ضعف او و نشانه قدرت علما و بویژه میرزا حسن آشتیانی شمرده خواهد شد. میرزا حسن آشتیانی که در میان روحانیون مهمترین و متنقدترین است، از پذیرش دستور شاه که او را تنها به کاخ سلطنتی فراخوانده بود سر باز زده است.^{۲۱}

نریمان خان افزود که نشانه‌هایی از همبستگی و هماهنگی روحانیون در نقاط گوناگون کشور وجود دارد و با یادآوری سرنوشت سلطان عبدالعزیز^{۲۲} اظهار نگرانی می‌کرد که ممکن است آنها تصمیم به برکنار کردن شاه بگیرند. به عقیده نریمان خان هرگاه روحانیون چنین تصمیمی بگیرند شاه توان مقاومت نخواهد داشت زیرا همگان بی‌درنگ اعلام خواهند کرد که دیگر حاکمیت اعلیحضرت را نخواهند شناخت. اگر چنین وضعی پیش آید، سقوط اعلیحضرت دامن همه اعضای خاندان سلطنت را خواهد گرفت.^{۲۳}

امین السلطان صدر اعظم که به ظاهر برای فرار از بیماری و با همراه ناصرالدین شاه به اراک رفته بود^{۲۴} پس از بازگشت به تهران دوبار با میرزا حسن آشتیانی رئیس علمای تهران دیدار و درباره اوضاع کشور گفتگو کرد.

امین السلطان، پس از بازگشتش از اراک، هنگامی که لاسلز وزیرمختار انگلیس به دیدارش رفته بود خلاصه‌ای از گفتگوهای خود با میرزا حسن آشتیانی را برای وزیرمختار انگلیس شرح داد. لاسلز در گزارشی که در این باره برای وزیر امور خارجه انگلیس فرستاد، نوشت:

در نخستین دیدار و گفتگو با امین السلطان پس از بازگشتش از سفر، صدر اعظم گفت که با مجتهدان بزرگ کشور و هم‌میتور با میرزا محمد حسن شیرازی رئیس علما در سامراء (سامره) در ارتباط است و می‌خواهد آنان را وادارد

○ لاسلز وزیرمختار انگلیس در تهران:

امین السلطان اوضاع سیاسی ایران را برای میرزا حسن آشتیانی تشریح کرده و گفته است ایران میان دو همسایه گرسنه یعنی عثمانی و روسیه قرار گرفته و آنها در پی بهانه هستند که قلمرو خود را به زیان ایران گسترش دهند. اشغال خاک ایران به دست عثمانی یا روسیه برای مذهب شیعه خطرناک و شوم است، و میرزا حسن آشتیانی باید به خوبی آگاه باشد که هرگونه حرکت بر ضد شاه، هرچند هم موفقیت‌آمیز باشد - که چه بسا ناممکن خواهد بود - آشوب و سپس اشغال کشور به دست یکی از آن دشمنان یا هر دو را در پی خواهد داشت.

پشتیبانی او از یک مؤسسه انگلیسی (رژ) اثر و پیامد بسیار بدی در انگلستان خواهد داشت.

سقوط امین السلطان موجب تشویق و تشجیع روسیه به گونه خطرناک خواهد شد، زیرا پس از چنان پیروزی، در نتیجه دوستی و همکاری روسها و روحانیون که به دنبال آن می‌آید، زمام امور کشور از دست شاه بیرون خواهد رفت.^{۱۸}

بدین سان ناصرالدین شاه از برکنار کردن امین السلطان چشم پوشید ولی وضع خود او (ناصرالدین شاه) همچنان مخاطره‌آمیز بود و روحانیون در صدد برکناری او از سلطنت بودند، هرچند به علت نگرانی از اشغال شدن خاک ایران از سوی عثمانی و روسیه که ممکن بود با سقوط شاه پیش آید، از این کار چشم پوشیدند.

نریمان خان وزیرمختار ایران در اتریش^{۱۹} که برای رسیدگی به کارهای برادر متوقفایش جهانگیر خان وزیر صنایع به تهران آمده بود روز یازدهم مه ۱۸۹۲ (۱۳ شوال ۱۳۰۹ ه. ق.) به دیدار لاسلز وزیرمختار انگلیس رفت و درباره اوضاع کشور با او به گفتگو پرداخت.

خاطر نشان ساخته که هر چند توافقی که صورت گرفته برای دولت ایران بسیار مساعد است، اما گرفتار و امی شده که در آمد کشور تکافوی پرداخت آنرا نمی کند. بنابراین لازم است عوارض مختصری بر تنباکو بسته شود و از روحانیون خواسته است که در این زمینه او را کمک کنند.^{۲۵} میرزا حسن آشتیانی در این باره و در موارد دیگر به امین السلطان وعده داده و گفته است نامه ای به رئیس علما در سامره (میرزای شیرازی) خواهد نوشت و پشتیبانی او را جلب خواهد کرد. امین السلطان افزوده است شایعات ناراحت کننده ای که این روزها در شهر پخش می شود از سوی روس ها یا عوامل آنهاست و نایب السلطنه (کامران میرزا) را سخت سرزنش می کرده که آنها را گوشمالی نمی دهد و حتی از کسانی که باعث پخش این شایعات هستند پشتیبانی می کند.

امین السلطان گفته است گفتگوی خود با میرزا حسن آشتیانی را به شاه گزارش کرده و اعلیحضرت اطمینان داده اند که در آینده با توصیه امین السلطان اقدام خواهند کرد و بارو حانیون توسط او و نه نایب السلطنه (کامران میرزا) ارتباط خواهند داشت.

امین السلطان به وزیر مختار انگلیس اطلاع داده که کاردار سفارت روسیه از او بازدید به عمل آورده و موفقیت

○ ژنرال گوردون: امروزه در ایران فقط

روحانیون رهبران مردمی برای جنبش انقلابی هستند و هیچ شخص سرشناس یا صاحب مقامی بیرون از طبقه روحانی نمی تواند بعنوان یک رهبر برجسته در برابر آنان ایستادگی کند. روحانیون می خواهند قدرت سیاسی و دنیوی را هم به دست گیرند و به نظر می رسد که در این راه موفق شوند و وضعی در کشور پیش آید که شاه ترسو ناگزیر شود از روسها در خواست پشتیبانی کند و ملت نیز وادار شود همان حمایت را از روسها بخواهد.

که نفوذشان را برای پایان دادن به شایعات ناراحت کننده ای که برای دامن زدن به نارضایی مردمان و احساسات دشمنانه آنها نسبت به اروپاییان پراکنده می شود، به کار گیرند.

امین السلطان می گفت هنوز پاسخی از سامره دریافت نکرده است اما عقیده دارد که میرزای شیرازی به خطر آشفستگی و درهم ریختگی امور ایران که به اشغال گریز ناپذیر خارجی و آسیب رسیدن به دین و مذهب خواهد انجامید، به خوبی آگاه است.

امین السلطان می گفت پنج ساعت در تهران با میرزا حسن آشتیانی از روحانیون بزرگ پایتخت که در ابراز مخالفت بارژی سرسخت بوده گفتگو کرده است. میرزا حسن آشتیانی اظهار داشته است که همواره از سخنرانی بر ضد اروپاییان جلوگیری کرده است، هر چند از سامره دستورهایی رسیده که این کار باید بشود.

امین السلطان اوضاع سیاسی ایران را برای میرزا حسن آشتیانی تشریح کرده و گفته است ایران میان دو همسایه گرسنه یعنی عثمانی و روسیه قرار گرفته و آنها در پی بهانه هستند که قلمرو خود را به زیان ایران گسترش دهند. اشغال خاک ایران به دست عثمانی یا روسیه برای مذهب شیعه خطرناک و شوم است، و میرزا حسن آشتیانی باید به خوبی آگاه باشد که هر گونه حرکت بر ضد شاه، هر چند هم موفقیت آمیز باشد - که چه بسا ناممکن خواهد بود - آشوب و سپس اشغال کشور به دست یکی از آن دشمنان یا هر دو را در پی خواهد داشت.

در این دیدار، امین السلطان پس از سخنانی درباره دوستی دولت انگلستان نسبت به ایران و نفوذ گسترده ای که انگلستان در افغانستان دارد، به میرزا حسن آشتیانی یاد آور شده که افغانها در دوره صفویه، در حالی که روحانیون قدرت بسیار داشته اند، به ایران یورش آورده بودند.

بار دیگر که امین السلطان به دیدار میرزا حسن آشتیانی رفته بوده، گفتگوی مفصّلی شده و میرزا حسن گفته است به هیچ رو به شاه اعتماد ندارد و پس از یادآوری رفتار خائنانه شاه با وزیرانش از امین السلطان پرسیده است چه تضمینی برای صداقت و صمیمیت شاه وجود دارد؟

امین السلطان پاسخ داده است اگر در یابد که شاه می خواهد در برابر علما پیمان شکنی کند، بی درنگ از کار کناره گیری و در جنبش ضد شاه شرکت خواهد کرد.

امین السلطان در این جلسه، دشواریهای بزرگی را که برای لغو امتیاز رژی با آنها روبه رو بوده است بر شمرده و

که چگونه يك گراز وحشی را کشته است، این گراز را تازی (سگ شکاری) گرفته ولی به خود سگ آسیبی نرسیده است.

لاسلز می افزاید: «به نظر می آمد که اعلیحضرت به این موضوع بیش از اوضاع کشورش علاقه نشان می دهد. اثری که این گفتگو در من گذاشت آن بود که اعلیحضرت به آنچه در ایران می گذرد به هیچ وجه توجه و علاقه ای ندارد، ولی می خواستند مرا مطمئن سازند که چنین نیست و به همه چیزها به خوبی آگاهند و می توانند بپذیرند که اوضاع کشور نامساعد نیست. بی گمان می خواستند این نظر و عقیده را به من تلقین کنند و به امین السطان هم گفته بودند که موفق به این کار هم شده اند و من هنگامی که از ایشان جدا شده ام بسیار مطمئن و راضی بوده ام. دلم می خواست چنین می بود، اما باید اعتراف کنم که اطمینان های اعلیحضرت بیم و نگرانی مرا چندان کاهش نداد.

بی گمان این نظر شاه که ناآرامی ها تا اندازه زیادی نتیجه تحریکات مخالفان حکام است، چندان دور از حقیقت نیست، اما این واقعیت که دولت به میرزا حسن آشتیانی متوسل شده است تا آنرا در بازگرداندن نظم و آرامش در همدان یاری دهد، خود دلیلی بر قدرت روحانیون و ناتوانی دولت در اداره کردن کشور بی کمک آنها است.^{۲۰} در پایان این بخش بی مناسبت نیست به گزارش ژنرال گوردون^{۲۱} وابسته نظامی سفارت انگلیس که همزمان با این روزها همراه حسینعلی خان نواب دبیر شرقی سفارت برای

او در مذاکره با روحانیون را تبریک گفته و افزوده است که این گفتگوها مردمان را از نگرانی در آورده و به شایعاتی که همه جا پراکنده شده بود پایان داده است.^{۲۲}

لاسلز وزیر مختار انگلیس روز ۱۷ دسامبر ۱۸۹۲ (۲۷ جمادی الاول ۱۳۱۰) به دیدار ناصرالدین شاه رفت و يك ساعت با او گفتگو کرد.

وزیر مختار انگلیس می نویسد: در پاسخ اظهار نظر من مبنی بر افزایش قدرت روحانیون و کاهش اقتدار دولت ایران، اعلیحضرت گفت اگر می پنداری که روحانیون در مسائل سیاسی قدرتی دارند، در اشتباهی؛ البته در گذشته و در زمان شاه عباس و در سراسر دوران سلطنت پادشاهان صفوی روحانیون از قدرت سیاسی بسیار برخوردار بودند، اما اکنون هر چند بی گمان نفوذ معنوی چشمگیری دارند ولی در امور سیاسی دخالتی نمی کنند و در واقع اقتداری ندارند.

لاسلز سپس به ناآرامی های همدان که یکی از روحانیون در آنجا به نام ملا عبداللّه برپا کرده^{۲۳} و همچنین به اشکالات حل و فصل هر موردی که به يك روحانی مربوط می شود اشاره کرده و گفته است اطلاع دارم اعلیحضرت دستورهایی درباره برخی از این موارد صادر کرده اند که متأسفانه باید بگویم دستورهای اعلیحضرت اجرا نشده است.

ناصرالدین شاه پاسخ داده است که این موارد انجام خواهد شد و اطمینان داده که اشتباه است اگر تصور شود روحانیون محرک ناآرامی های همدان و شیرازند. در این هر دو مورد پاره ای از افراد با نفوذ و سرشناس در محل که با انتخاب حکام جدید موافقت نداشته اند با هدف ایجاد دردسر برای این حکام با تحریکات خود موجب ناآرامی ها شده اند. در همدان ملا عبداللّه آلت دست دشمنان حاکم است و خودش شخصیت مهمی نیست. در فارس ایل های عرب زبان گاهگاه سرکشی می کنند و در آن مورد مخالفان رکن الدوله^{۲۴} که رفتارشان نسبت به قوام الملک^{۲۵} غیر عاقلانه و از روی بی احتیاطی بوده محرک آشوب ها و اغتشاش ها گردیده اند. ناصرالدین شاه به وزیر مختار انگلیس اطمینان داده که به زودی ناآرامی ها فروکش می کند و آرامش برقرار می شود و گفته است ابزارهای بسیار در اختیار دارد که بتواند قدرت و حاکمیت خود را در سرتاسر کشور برقرار سازد.

لاسلز در گزارش خود می نویسد این گفتگو در پایان به شرح و وصف یکی از شکارهای ناصرالدین شاه کشیده شد که بخشی از آن به زبان فرانسه بود. ناصرالدین شاه شرح داده

○ در رمضان ۱۳۰۸ ه. ق. (آوریل ۱۸۹۱) به بهانه کشف يك نهضت انقلابی در تهران، گروهی دستگیر و زندانی شدند. دستگیر شدگان نامه هایی به شاه و علماء و اشخاص مهم نوشتند که از محتوای این نامه ها معلوم می شود آنان پنهانی با میرزا ملکم خان و سید جمال الدین که در بغداد یا بصره بوده مکاتبه داشته اند.

○ شاه از وزیر مختار انگلیس می خواهد که از لرد سالزبوری وزیر امور خارجه انگلیس درخواست کند ملکم خان را سرزنش کند زیرا اعلیحضرت نمی دانند تابعیت نمایندۀ سابقشان اکنون چیست؟ گرچه او اهل اصفهان است، در عثمانی خود را ترک معرفی می کند و در روسیه روسی، و به تازگی یکی از نزدیکان شاه آگاه شده است که او به تابعیت انگلیس درآمده است. دین و مذهب پرنس ملکم خان نیز مورد تردید است. او رهبری نهضت‌هایی دینی، هم بعنوان مسیحی و هم بعنوان مسلمان، هر دو، را بر عهده گرفته است و در ایران می کوشیده است فراماسونری را بعنوان يك کیش تازه برپا کند.

منشی در وزارت انطباعات بودند.

نزد میرزا نصرالله خان منشی سفارت اتریش نامه‌ها و اسناد بسیاری کشف شد که مضمون آنها دعوت مردمان به پشتیبانی از نظرات «انقلابی» میرزا ملکم خان بود. کشف این اسناد موجب نگرانی و ناراحتی شدید ناصرالدین شاه شد. دستگیری منشی سفارت اتریش موجب اعتراض M.de Rosty وزیر مختار اتریش شد. امین السلطان صدراعظم به گونه رسمی از وزیر مختار اتریش پوزش خواست و یکی از آجودان‌های شاه را نیز به سفارت اتریش فرستادند. وزیر مختار اتریش سرانجام با برکناری و دستگیری منشی سفارت موافقت کرد ولی قول گرفت که با او بد رفتاری نشود.

در میان دستگیر شدگان دست فروش دوره گردی به نام میرزا علی رضا بود که مکاتبات او نشان می داد یکی از عوامل عمده سیدجمال‌الدین بوده و از سوی او سخن می گفته و عقاید و افکار او را تبلیغ می کرده است. او از جمله گفته بود انگلیس فرمانروای ظالمی است که اهالی بومی هند را بی رحمانه مورد استثمار و بهره‌برداری قرار می دهد و

دیدار با مظفرالدین میرزا با اسب از تهران به تبریز رفته بود اشاره شود.^{۳۲} ژنرال گوردون در گزارش مفصلی که به تاریخ سوم دسامبر ۱۸۹۲ درباره دیدارها و دیده‌ها و شنیده‌های خود تهیه کرده است ولیعهد (مظفرالدین میرزا) را شخصیتی ضعیف دانسته که زود زیر نفوذ روحانیون قرار می گیرد. ژنرال گوردون ناصرالدین شاه را نیز «شاه خوشگذران و تا اندازه‌ای خسیس و آزمندی که دوران دراز سلطنتش فقط موجب بیشتر شدن خودخواهی و بدگمانی شده است» معرفی کرده است.

ژنرال گوردون در گزارش خود نظر داده است که اکنون (سال ۱۸۹۲) روحانیون رهبران مردم‌پسند نهضت انقلابی هستند و ادعا کرده است که ایشان با بهره‌گیری از ناخرسندی مردمان، در صددند که قدرت دنیوی را نیز به دست گیرند. ژنرال گوردون در گزارش خود افزوده است امروزه در ایران فقط روحانیون رهبران مردمی برای جنبش انقلابی هستند و هیچ شخص سرشناس یا صاحب مقامی بیرون از طبقه روحانی نمی تواند بعنوان يك رهبر برجسته در برابر آنان ایستادگی کند. روحانیون می خواهند قدرت سیاسی و دنیوی را هم به دست گیرند و به نظر می رسد که در این راه موفق شوند و وضعی در کشور پیش آید که شاه ترسو ناگزیر شود از روسها درخواست پشتیبانی کند و ملت نیز وادار شود همان حمایت را از روسها بخواهد.

نامبرده همچنین به وجود ناخرسندی در بیشتر نقاط اشاره کرده و نوشته است برای نمونه، در دهکده‌ای در منطقه افشار، کدخدا در حضور روستاییان می گفت: «حکومت شاه بد است. ما تغییر می خواهیم و امیدواریم روس‌ها از ما پشتیبانی کنند.»^{۳۳}

۲- کشف «نهضت انقلابی» در تهران

در رمضان ۱۳۰۸ ه. ق. (آوریل ۱۸۹۱) به بهانه کشف يك نهضت انقلابی در تهران، گروهی دستگیر و زندانی شدند. دستگیر شدگان نامه‌هایی به شاه و علماء و اشخاص مهم نوشتند که از محتوای این نامه‌ها معلوم می شود آنان پنهانی با میرزا ملکم خان و سیدجمال‌الدین که در بغداد یا بصره بوده مکاتبه داشته‌اند.

سه تن از دستگیر شدگان عبارت بودند از میرزا محمدعلی خان که پیشتر و به هنگام وزیر مختاری ملکم خان در لندن، دبیر اول سفارت ایران در لندن بوده است؛^{۳۴} دیگری میرزا نصرالله خان منشی سفارت اتریش و نیز يك

به نظر می آید این آشوب‌ها دو علت متمایز داشته باشد. از یک سو هواخواهان ملکم‌خان که با نظرات آزادیخواهانه و اصلاح طلبانه او موافقت دارند، شاید بیشتر به منظور حمله صدر اعظم می کوشند چشم و گوش ملت را با شیوه فاسد و ستمگرانه حکومت آشنا سازند و فکر حکومت دموکراتیک را به مردمان القاء کنند؛ از سوی دیگر روحانیون متعصب با بهره گیری از ماه رمضان در همه جا بر منابر درباره تسلیم نشدن و واگذار نکردن زندگی مؤمنان به کفار سخنرانی می کنند و می گویند امتیاز تجارت از هر نوع، معادن، بانکداری، تنباکو، راه سازی به اروپاییان فروخته شده و آنان رفته رفته بر غلات و زمینها و حتی زنان مسلمان دست خواهند انداخت.

مطلبی را از نامه سیدی در شیراز که به شاهزاده حاکم فارس نوشته و او نیز آنرا برای شاه فرستاده است نقل می کنم: بره های مسلمان را گرگهای اروپا می درند و می خورند.

جای تأسف است که این احساسات شدید هنگامی بروز می کند که مدیر رژی تنباکوی ایران تازه به تهران آمده و آماده می شود که کار خود را آغاز کند.^{۳۶}

اعتماد السلطنه وزیر انطباعات در دوره ناصرالدین شاه مقارن این ایام یعنی در یادداشت های روزانه در روزنامه خاطرات خود می نویسد:

«پنجشنبه ۲۱ رمضان ۱۳۰۸ (۳۰ آوریل ۱۸۹۱) - امین السلطان در منزل منتظر است چشم شان خوب بشود... حضور همایون برونند... از قراری که دیشب روضه خوانها می گفتند چهل نفر را به اسم بابی گری تاحال گرفته اند.»

شنبه ۲۳ رمضان ۱۳۰۸ (۲ مه ۱۸۹۱) - میرزا نصرالله خان... منشی سفارت اتریش بود. آقا بالاخان معین نظام او را هیجدهم رمضان (۲۷ آوریل) گرفت و الحق از قراری که می گویند تمام این شرارتها و کاغذپرانیها از او بوده، اسباب چاپی در خانه او پیدا کردند که روزنامه «قانون» را دوباره این چاپ می کرده و منتشر می کرده...»^{۳۷}

روبرت کندی کاردار انگلیس ده روز پس از این گزارش در گزارش دیگری به تاریخ ۷ مه ۱۸۹۱ (۲۸ رمضان ۱۳۰۸) می نویسد:

«... امین السلطان صدر اعظم که از سه هفته پیش به چشم درد مبتلا شده به توصیه پزشک در ظرف ده روز گذشته از منزل بیرون نیامده و بنابراین نتوانسته طبق معمول نزد شاه

○ یکی از ویژگی های سال های پایانی سلطنت ناصرالدین شاه، شورش در شهرهای گوناگون ایران مانند تبریز - مشهد - شیراز - همدان - استرآباد (گرگان) - یزد و اصفهان بود که به علت ناخرسندی همگانی از نبود امنیت و عدالت و زورگویی حکام محلی و حکومت مرکزی، با بهانه گران شدن ارزاق عمومی بویژه نان رخ می داد. از ویژگیهای بارز این شورشها شرکت زنان در آنها بود که گاهی با جرأت و جسارت بیشتری از مردان و پیشاپیش آنان در تظاهرات دیده می شدند.

ایرانیان برای گرفتن کمک و پشتیبانی باید به روسیه رو آورند. او دورولورپر در اختیار داشت و با تفاخر و تظاهر اعلام کرد یکی را برای شاه و یکی راهم برای امین السلطان صدر اعظم نگهداشته است. او از پاسخ دادن به بسیاری پرسشها خودداری کرد و گفت: ترجیح می دهد بمیرد و اسراری را که می داند فاش نکند و باقیچی بزرگی که ر بوده بود کوشید خودکشی کند ولی محافظانش جلوی این کار را گرفتند.^{۳۵}

روبرت کندی که درباره «نهضت انقلابی» گزارشی برای لردسالزبوری وزیر امور خارجه انگلیس تهیه کرده است می نویسد:

«من چند بار به امین السلطان (صدر اعظم) اظهار امیدواری کردم که بازندان بد رفتاری نشود و در زندان مورد شکنجه قرار نگیرند، زیرا دیر یا زود خیر آن در خارج منتشر می شود و در افکار عمومی در انگلیس و بطور کلی در اروپا اثر بد می گذارد. امین السلطان اطمینان داد که خاطر جمع باشم و یک زندان دراز مدت یا تبعید سخت ترین کيفری است که خواهند دید.»

با این حال می ترسم، شاه که از سلامت و امنیت خود سخت نگران است دست به هر کار بزند تا متهمان را وادار به اقرار کامل کند....

برود و در التزام او باشد.

بیماری امین السلطان در این موقع جای تأسف بسیار دارد زیرا شاه از آنجا که از توصیه‌های وزیری که از همه کس بیشتر مورد اعتماد اوست محروم گردیده به رأی و نظر کسانی گوش می‌دهد که تنها هدفشان مورد توجه قرار دادن خود در نزد پادشاه است و می‌خواهند به گونه‌ای حرف بزنند و عمل کنند که مطبوع طبع او باشد و خوشایند او قرار گیرند، بی آنکه توجه کنند که رأی و نظری که اظهار می‌دارند یا عمل و رفتارشان به سود شاه یا به صلاح مردم هست یا نه.

در رابطه با «نهضت انقلابی» که به تازگی کشف شده، عده زیادی دستگیر شده‌اند و این کار را که بیشتر موجب ناراحتی‌ها و هیجانات شده باید نتیجه روش نایب السلطنه (کامران میرزا) حاکم تهران دانست و چنان که شنیده‌ام کنت دومونت فورت^{۳۸} رئیس پلیس تهران نیز او را در خلافاکاری کمک و تشویق می‌کند.

این دو تن می‌کوشند شاه را نگران کنند و بترسانند و از این رو ضمن اظهار اینکه انگیزه اقداماتشان علاقه زیاد به دفاع از شخص اعلیحضرت و حقوق اوست، در همان حال از آدمهای بدبختی که دستگیر می‌شوند یا آنها را تهدید می‌کنند که با کوچکترین بهانه به زندان افکنده خواهند شد به زور مبالغی پول می‌گیرند...

... اخبار از سفارت روسیه ناشی می‌شود و به گفته موسیو دوبالوی^{۳۹} وزیر مختار فرانسه، سفارت روسیه ارگان و ابزاری است برای شایعه‌پراکنی به منظور لطمه زدن به منافع انگلیس در ایران. حتی گفته شده است که امین السلطان به عمد خود را به ناخوشی زده است تا با این تمارض خود را از خطری که متوجه اوست مصون بدارد...

موقعیت امین السلطان در نزد شاه محکم است و همه روزه جوای سلامت وزیر اعظم خود می‌شود و پیوسته با مکاتبه یا توسط شخص ثالث درباره مسائل مهم و بویژه امور خارجی با او در ارتباط است.^{۴۰} اعتماد السلطنه نیز در یادداشت‌های روزانه خود مطالبی در همین زمینه نوشته است:

سه شنبه ۲۶ رمضان ۱۳۰۸ (۵ مه ۱۸۹۱).

«... از آنجا بازدید کنت دومونت فورت رفتیم ... کنت نقل می‌کرد که نایب السلطنه (کامران میرزا) به شاه عرض کرده شصت هزار نفر بابتی مسلح در طهران پیدا شده که بمن و شما صدمه می‌زنند. و کسی نیست از حضرت والا ببرد

جمعیت طهران شما به همه جهت نود هزار است. از نود هزار چطور شصت هزارش بابتی می‌شود؟ کنت خیلی ازین گرفتن و اذیت مردم متالم بود. در دل گفتمت وای به عزائی که مرده شور گریه کند...»

چهارشنبه ۲۷ رمضان (۶ مه) - «... حاجی سیاح معروف که وقتی خیلی خدمت ظل السلطان مقرب بود آن راهم گرفته‌اند. خانه نایب السلطنه محبوس است. چند شب قبل خودش را از پنجره ارسی پرت کرد که فرار کند دست و پایش شکسته دوباره گرفتارش نمودند.»^{۴۱}

پنجشنبه ۲۸ رمضان (۷ مه) - «... باز می‌گویند مردم بیگناه را جوقه جوقه به تهمتی می‌گیرند. این کار هم يك نوع مداخل اجزاء حکومت شده.»^{۴۲}

گذشته از کسانی که در ایران بر ضد حکومت ناصرالدین شاه فعالیت می‌کردند، برخی دیگر نیز در خارج به کارهایی مانند نوشتن مقاله در روزنامه‌ها یا انتشار اعلامیه و... دست می‌زدند که برجسته‌ترین آنان میرزا ملکم خان و سید جمال الدین اسدآبادی بودند و در اینجا به گوشه‌هایی از کارهای ایشان بویژه میرزا ملکم خان اشاره می‌کنیم.

۳- میرزا ملکم خان

میرزا ملکم خان در نوامبر ۱۸۸۹ (ربیع الاول ۱۳۰۷) از وزیر مختاری ایران در لندن برکنار شد و محمدعلی خان علاء السلطنه به جای او نشست.

○ یکی از مصیبت‌بارترین کارها در آن دوران به مزایده گذاشتن حکومت شهرها و ولایات بود. حکام شهرها هر سال همزمان با عید نوروز تعیین می‌شدند. کسانی که به این مقام منصوب می‌شدند می‌بایست مبلغی پول نقد، بعنوان پیش کش به شاه پردازند. از میان کسانی که برای حکومت ولایت یا شهری در نظر گرفته می‌شدند، بی توجه به صلاحیتشان، هر کس پول بیشتری پیشکش می‌کرد به آن سمت دست می‌یافت.

تبریز و بیشتر سیاستمداران سالخورده در ایران^{۴۵} را می توان یافت.

شنیده‌ام شاه از این نامه بسیار خشمگین شده است و اگر نویسنده آنرا پیدا کنند بی گمان مورد غضب اعلیحضرت قرار خواهد گرفت. تنها خطری که باید از آن بیم داشت آن است که... شاه تحت تاثیر این اخطار تهدیدآمیز قرار گیرد. در حال حاضر، از دید من، بر کناری امین السلطان بسیار مصیبت آفرین خواهد بود.^{۴۶}

به نوشته سرهنری درومندولف، روز ۳۱ مارس ۱۸۹۰ (۹ شعبان ۱۳۰۷) غروب هنگام امین السلطان صدراعظم از مستر چرچیل (دبیر سفارت انگلیس) می خواهد نزد او برود تا پیغامی از شاه برای وزیر مختار انگلیس ببرد. سرهنری درومندولف می افزاید:

«... مقاله تندی بر ضد اعلیحضرت و امین السلطان در نشریه «پال مال گزت»^{۴۷} به چاپ رسیده که فشرده آنرا نظر آقا وزیر مختار ایران در پاریس برای وزیر امور خارجه تلگراف کرده است.

امین السلطان انتشار این مقاله را به اشاره و القای ملکم خان می داند و می گوید اگر او مقام ملکم خان را بیشتر تنزل نداده، به درخواست سفارت انگلیس بوده^{۴۸} زیرا

○ امین السلطان: در واقع تنها مشکل حل

نشدنی خود شاه است که در برابر هر گونه کوششی برای پیشرفت کشور می ایستد و از اندیشیدن به اینکه پس از مرگش چه پیش خواهد آمد خودداری می کند. تا هنگامی که برای شاه پول فراهم می شود و می تواند حکومت ها و مقامات دولتی را با گران ترین قیمت در مزایده به فروش برساند، هیچ چیز برای او بهتر از آن نیست که او ضاع به همین گونه که هست باقی بماند. این تخته سنگی است که هر کوششی برای بهبود، به آن می خورد، خرد می شود و از میان می رود.

روزنامه تایمز لندن در شماره مورخ ۱۶ مارس ۱۸۹۱ نوشت که به دستور شاه، ملکم خان از همه عناوین خود محروم شده است. از طرف ملکم خان نیز در شماره مورخ ۲۰ مارس ۱۸۹۱ آن روزنامه پاسخ باصطلاح جانانه‌ای به آن داده شد.^{۴۳}

اعتماد السلطنه در یادداشت روز سه شنبه ۵ رجب ۱۳۰۷ ه. ق. (۲۵ فوریه ۱۸۹۰) می نویسد:

«... باز دید وزیر مختار انگلیس رفتیم. از قرار ی که شنیدم دیشب ساعت سه یا چهار شخصی به مثابه فراش کاغذی می برد به اعتماد الحرم می دهد که وزیر خارجه نوشته. بعجله باید بنظر شاه برسد. سر پاکت هم چاپ شیرو خورشید علامت وزارت خارجه بود. اعتماد الحرم کاغذ را می برد بشاه می دهد. باز می کنند معلوم می شود سراپا فحش بوده است. هر کس این کار را کرده است معلوم می شود با سر خود بازی کرده است.»^{۴۴}

سرهنری درومندولف وزیر مختار انگلیس درباره این نامه اطلاعات بیشتری به دست می دهد که می توان آنرا نمونه رقابت رجال آن دوران و تحریکات و دسیسه‌ها در بار ناصر الدین شاه دانست.

درومندولف در گزارش خود به تاریخ ۳ مارس ۱۸۹۰ با قید سری و محرمانه به وزیر امور خارجه انگلیس می نویسد: «امروز (دوشنبه ۱۱ رجب ۱۳۰۷ برابر ۳ مارس ۱۸۹۰) رویدادی برایم نقل شد که نشان دهنده شیوه زندگی سیاسی در ایران است.»

وزیر مختار انگلیس پس از اشاره به سفر امین السلطان به قم و عزیمت ناصر الدین شاه به جاجرو و تسلیم نامه از طرف شخصی ناشناس به اندرون کاخ ناصر الدین شاه می نویسد:

«این نامه را بی درنگ به شاه دادند و وقتی شاه آنرا خواند بی اندازه خشمگین شد و دستور داد آورنده آنرا نزد او ببرند. اما آورنده ناپدید شده بود.»

نامه بی نام و امضا و حاوی اتهامات بسیار به امین السلطان بود. عقیده بر آنست که این کار به اشاره و القای ملکم خان انجام شده که بی گمان با شماری از سیاستمداران ورشکسته روابط دوستانه دارد. در میان دوستان ملکم خان کسانی مانند قوام الدوله و وزیر امور خارجه، امین الدوله و محسن خان سفیر ایران در قسطنطنیه (اسلامبول) که به تازگی دخترش را برای پسر امین الدوله نامزد کرده‌اند، دیده می شوند. در میان مخالفان امین السلطان، همچنین امیر نظام، وزیر ولیعهد در

شده و من دیده‌ام روزنامه‌های خیلی متنفعی نیستند و تصور نمی‌کنم بتوانند به اعلیحضرت لطمه‌ای بزنند.

امین‌السلطان در پاسخ گفت، اعلیحضرت آنقدر که از مطبوعات فارسی زبان بیم دارند از جرّاید اروپایی نمی‌ترسند.

امین‌السلطان سپس يك نسخه از روزنامه‌ای را که ملکم‌خان به تازگی منتشر کرده است ارائه نمود. نام این روزنامه قانون است که به هر حال این نام می‌تواند گویای معنا و مفهوم گسترده باشد، مانند روزنامه فرانسوی L. ordre. روزنامه قانون حمله به شاه و دولت او را آغاز کرده و اعلیحضرت می‌ترسند می‌داد این روزنامه در ایران، عثمانی، هند و آسیای مرکزی یعنی جاهایی که به زبان فارسی آشنایی دارند در سطح گسترده توزیع شود.

در پاسخ اینکه از چه راهی می‌توان ملکم‌خان را تنبیه کرد، امین‌السلطان گفت این کار تنها با گرفتن القاب و نشان‌های او امکان دارد. من قاطعانه به امین‌السلطان خلاف آنرا توصیه کردم و گفتم اثر چنین کاری فقط می‌تواند به رنجش و تحریکات بیفزاید.

سرانجام امین‌السلطان به این نتیجه رسید که بهترین راهکار آن است که به ملکم‌خان پیشنهاد مأموریتی بشود که از مدت‌ها پیش در نظر بوده است در ایتالیا تأسیس گردد.^{۵۲} ولف وزیر مختار انگلیس روز چهارشنبه ۱۲ ذی‌حجه ۱۳۰۷ ه.ق. (۳۰ ژوئیه ۱۸۹۰) با ژنرال گوردون وابسته نظامی به دیدار ناصرالدین شاه رفت و درباره موضوعات گوناگون گفتگو کرد.

وزیر مختار انگلیس در گزارش خود می‌نویسد:

«پس از گفتگو درباره وزیر مختار تازه روسیه و ارتش ایران، اعلیحضرت به ملکم‌خان اشاره کرد و گفت:

او روزنامه‌ای منتشر می‌کند که در آن به من و وزیرانم افترا می‌زند و بدگویی می‌کند. در فرانسه، دولت پاره‌ای از نهیلیست‌ها را که به امپراتور روسیه حمله کرده بودند^{۵۳} از فرانسه اخراج کرد. دولت انگلیس هم باید ملکم‌خان را به علت رفتارش نسبت به پادشاه و دولت ایران اخراج کند.»

وقتی درومندولف در پاسخ می‌گوید قوانین انگلستان اجازه چنین کاری را نمی‌دهد، ناصرالدین شاه از وزیر مختار انگلیس می‌خواهد از لرد سالزبوری وزیر امور خارجه انگلیس درخواست کند راهکاری برای تغییر رفتار وزیر مختار سابقش (ملکم‌خان) در پیش گیرد.

ولف در پایان گزارش خود افزوده است که پس از دیدار با

می‌دانسته است که وزیر مختار سابق ایران در لندن به راهی خواهد رفت که اکنون در پیش گرفته است.

شاه از وزیر مختار انگلیس می‌خواهد که از لرد سالزبوری وزیر امور خارجه انگلیس درخواست کند ملکم‌خان را سرزنش کند زیرا اعلیحضرت نمی‌دانند تابعیت نماینده سابقشان اکنون چیست؟ گرچه او اهل اصفهان است، در عثمانی خود را ترک معرفی می‌کند و در روسیه روسی، و به تازگی یکی از نزدیکان شاه آگاه شده است که او به تابعیت انگلیس در آمده است. دین و مذهب پرنس ملکم‌خان نیز مورد تردید است. او رهبری نهضت‌هایی دینی، هم بعنوان مسیحی و هم بعنوان مسلمان، هر دو، را بر عهده گرفته است و در ایران می‌کوشیده است فراماسونری را بعنوان يك کیش تازه برپا کند و چند تن نوآموز و جدیدالمذهب هم پیدا کرده بوده است. سرکنسول سابق ایران در قاهره گفته بود ملکم‌خان «نه شیخ است، نه بطریق» و او سابقه خدمت غیر عادی خود را با کوشش برای وارد کردن «رولت»^{۴۹} به ایران به اوج آن رسانده است.

بی‌گمان ملکم‌خان در میان سیاستمداران قدیمی‌تر ایران، بویژه آنان که با امین‌السلطان مخالفند، دوستان بسیار دارد و با لاف زدن به اینکه بر جرّاید اروپا نفوذ دارد، رعب و وحشتی ایجاد کرده است. معلوم نیست دولت ایران چگونه می‌تواند او را با تابعیت‌های رنگارنگ و دین و مذهب سیاه و سفید و مختلط زیر کنترل و اختیار خود در آورد؛ گذشته از آن، همه دارایی خود را از ایران به خارج منتقل کرده است و گذشته از يك برادر^{۵۰} خویشاوندان چندانی ندارد.»

درومندولف در پایان گزارش خود نوشته است به امین‌السلطان پیام داده است که خواسته‌های شاه را به آگاهی وزیر امور خارجه انگلیس خواهد رساند ولی بعید می‌داند که بتوانند در این زمینه کاری بکنند.^{۵۱}

درومندولف وزیر مختار انگلیس در گزارش دیگری به تاریخ ۸ مه ۱۸۹۰ با قید سری و محرمانه به وزیر امور خارجه انگلیس می‌نویسد:

«دو سه روز پیش که با ژنرال گوردون (وابسته نظامی) و مستتر چرچیل (دبیر شرقی سفارت) غروب نزد امین‌السلطان رفته بودیم، امین‌السلطان گفت شاه بی‌اندازه مایل است به شیوه‌ای از خشم ملکم‌خان بکاهد. وزیر اعظم (امین‌السلطان) می‌گفت نمی‌داند که تنبیه کردن او بهتر است یا نه؟ من پرسیدم چرا شاه آنقدر از ملکم‌خان بیمناک هستند؟ روزنامه‌های انگلیسی که در آنها مقالات اهانت آمیز منتشر

شده‌اند. آنان فعّالانه سرگرم تبلیغ عقاید مذهبی فرقه خود بوده‌اند.

امین‌السلطان به من گفت که ناگزیر از چنین کاری بوده است زیرا می‌بایست به روحانیون نشان داده شود که اعلیحضرت حافظ دین اسلام هستند و از دین اسلام پاسداری می‌کنند.

این دستگیری‌ها توسط کامران میرزا نایب‌السلطنه پسر شاه و حاکم تهران و به دستور مستقیم شاه صورت گرفته است. خیلی محرمانه باید به آگاهی برسد که به عقیده من (کاردار انگلیس) امین‌السلطان در نهان با این کارها مخالف است.

امین‌السلطان به من اطمینان داد که با این زندانیان به شیوه انسانی رفتار می‌شود و بالاترین کیفیت‌شان تبعید خواهد بود. من به او اخطار کردم اشتباه بزرگی است اگر اجازه دهند با آنان رفتاری بشود که بعد بعنوان شهید راه عقیده خود مشهور گردند.^{۵۶}

ع- سیدجمال‌الدین اسدآبادی

درباره سیدجمال‌الدین اسدآبادی و مخالفت‌های او با ناصرالدین شاه زیاد گفته و نوشته شده است.^{۵۷} در اینجا، برای نمونه، گزارش سفیر انگلیس در پترزبورگ مربوط به گفتگویش با میرزا محمودخان وزیرمختار ایران در روسیه درباره سیدجمال‌الدین و اعلامیه او را می‌آوریم.

سرروبرت موریه^{۵۸} سفیر انگلیس در پترزبورگ در گزارشی به تاریخ ۲۷ آوریل ۱۸۹۲ به وزیر امور خارجه انگلیس می‌نویسد:

همکار ایرانی من (میرزا محمودخان وزیرمختار ایران در پترزبورگ) به دیدنم آمد و سندی به عربی با ترجمه خلاصه آن به من داد. این سند حاوی اعلامیه‌ای به زبان عربی بر ضد شاه است و در آن علما تشویق شده‌اند که برای اصلاح مفاسد ناشی از کمپانی تنباکو ناصرالدین شاه را از سلطنت برکنار کنند.

میرزا محمودخان گفت اطمینان دارد که این اعلامیه انقلابی کار «شیخ جمال‌الدین» است که در حال حاضر مقیم لندن است و آنرا برای دوستانش فرستاده است. او از من خواست از جنابعالی تقاضا کنم راهکاری برای تبیبه جمال‌الدین در پیش گرفته شود و او را از چاپ چنین اعلامیه‌هایی در لندن در آینده بازدارند. پاسخ دادم به موجب قوانین چنین کاری بسیار دشوار است، بویژه که اعلامیه

○ میرزا علی اصغر خان اتابک: نایب‌السلطنه (کامران میرزا) و ظل‌السلطان هر دو همواره مایه خطر برای کشورند. اولی (یعنی نایب‌السلطنه) مبالغه‌نگفتی پول برای ارتش دریافت می‌کند، اما این پول هیچ‌گاه به مصرف واقعی نمی‌رسد. پس از آنکه بخش بزرگی از این پول را خودش برمی‌دارد، بقیه را افسران می‌بلعند. در نتیجه، نه تنها ارتش به معنی واقعی در کشور وجود ندارد بلکه سربازان هم که یک شاهی از حقوق خود را دریافت نمی‌کنند ناراضی هستند و به جای آنکه از پایتخت دفاع کنند همیشه خطری برای آن به شمار می‌آیند.

اما ظل‌السلطان، بی‌گمان ستمگرترین و خونخوارترین مرد است. هدف او چیزی نیست جز دست‌اندازی و تجاوز و از میان بردن ساکنان بدبخت ایالتی که بر آن حکومت می‌کند تا از این راه خود را ثروتمند سازد.

شاه وقتی به دیدن امین‌السلطان وزیر اعظم رفتیم در این باره گفت:

«به نظر من بهتر است به ملکم خان و تحریکات او توجهی نشود.»^{۵۴}

روبرت کندی کاردار سفارت انگلیس در تلگرافی به تاریخ ۲۵ آوریل ۱۸۹۱ با قسید (بکلی سری) به وزیر امور خارجه انگلیس نوشته است:

«نزد دبیر دوم سابق سفارت ایران در لندن (به هنگام وزیرمختاری ملکم خان) که اینک در تهران است، مقداری نامه و کاغذهای گوناگون پیدا شده و متهم است که باریس سابق خود مکاتبه و تماس داشته و در نتیجه زندانی شده است.»^{۵۵}

دو یا سه نفر بایی نیز که تازه به تهران آمده بودند دستگیری

امضای نویسنده یا نام چاپخانه ندارد. . . .

به گفته میرزا محمود، شیخ جمال‌الدین متولد ایران است که در جوانی ایران را ترك گرفته و به قسطنطنیه (اسلامبول) رفته و در آنجا به يك گروه مذهبی پیوسته است. اما شیوه زندگی در سطح موفقیتهای او در زمینه تعالیم اسلامی نبوده و در نتیجه با رسوایی از آنجا اخراج شده است.

سید جمال سپس به مصر رفته و در آنجا از دعوی مهدی^{۵۹} پشتیبانی کرده و هر چند به ظاهر به سپاهیان او نیبوسته، ولی با مقامات حکومتی برخوردی پیدا کرده و ناچار از ترك آن کشور شده است. پاریس منطقه فعالیت بعدی او بوده و در آنجا با عنوان قهرمان مسلمانان الجزایر ظاهر شده و نشریه‌ای به زبان فرانسه و عربی منتشر کرده است؛ کاری که به اخراج او از فرانسه (مانند عثمانی و مصر) انجامیده است. پس از آن به روسیه رفته و در آنجا خود را نماینده مسلمانان هند معرفی کرده است که حامل درخواستی برای کمک در برابر انگلیسی‌ها است. در این مرحله در محافل نظامی و پان‌اسلاوها^{۶۰} شهرتی به دست آورده ولی وزارت امور خارجه روسیه این موضوع را جدی نگرفته است. هنگامی که در ۱۸۸۹ ناصرالدین شاه به سن پترزبورگ رفته، سید جمال با کمک امین‌الدوله (میرزا علی خان) که دوستش بوده موفق شده به حضور اعلیحضرت برسد و شاه او را دعوت به بازگشت ایران کرده است. با این حال در ایران رفتار او موجب بدگمانی شده است زیرا گمان می‌رفته که برای منافع روسیه توطئه می‌کند و به او دستور داده‌اند که به کرمانشاه برود و سرانجام او را به مرز ایران و عثمانی فرستاده‌اند. مقامات عثمانی او را از بغداد هم اخراج کرده‌اند. سرانجام به لندن رفته است و اکنون در آنجا زندگی می‌کند.

میرزا محمود خان احتمال نمی‌دهد او به راستی مسئول و محرک آشوب‌های مربوط به انحصار تنباکو بوده است، بلکه او را يك «دسیسه باز مودی»^{۶۱} می‌داند که می‌خواهد در هر زمینه‌ای که می‌تواند سودی برای او داشته باشد، دخالت کند.

در خلاصه اعلامیه‌ای که با عنوان «تعدی به دین و تحقیر ایمان و عقیده» آغاز می‌شود و برای میرزا اسمعیل مجتهد تبریزی^{۶۲} فرستاده شده است، پس از نقل چند آیه از قرآن مجید و محکوم کردن حرص و آز و مال‌اندوزی ناصرالدین شاه و لزوم خلع پادشاه ظالم و بی‌ایمان، به کمپانی تنباکو

اشاره شده و آمده است شاه نه تنها منافع کشورش را به کفار و اگذار کرده بلکه اکنون جریمه گزافی هم باید پردازد که آنرا به زور از رعایای خود می‌ستانند. این حقیقتی است که انگلیس شکست خورده سودمند نیست، زیرا ضعف انگلیس یعنی قدرت روسیه، و وقتی انگلیسی‌ها از نقشه‌های روس‌ها در هند در هراس باشند، و نتوانند با آنها مخالفت کنند، روس‌ها خراسان را خواهند گرفت.

فقط خلع پادشاه می‌تواند این بدبختی را دور کند و تنها خلع پادشاه این گناه را زایل می‌سازد. واژه «خلع» باصطلاح شاه واژه این اعلامیه است و از این دست جمله‌ها: «چاره‌ای جز خلع نیست» و «خلع از سلطنت، شعار است» در آن اعلامیه دیده می‌شود.

سید جمال‌الدین در این اعلامیه می‌گوید در سلطنت مستبدانه تنها پادشاه که فقط می‌تواند تعهدی بسپارد مقید و ضامن است و بنابراین اگر شاه خلع شود قرار دادهای مصیبت‌باری که منعقد کرده فسخ می‌گردد. بر علمای اعلام است که قیام کنند و بر خلع او از سلطنت اصرار ورزند. اگر آنها رهبری مردم را بر عهده نگیرند نمی‌توانند از توده مردم انتظار کاری داشته باشند.

این اعلامیه که از روی خودنمایی آمرانه جمله‌بندی شده است، با این آیه از قرآن پایان می‌یابد: هذا بلاغ للناس (سوره ۱۴ آیه ۵۲)،^{۶۳}

۵- شورش در شهرها

یکی از ویژگی‌های سال‌های پایانی سلطنت ناصرالدین شاه، شورش در شهرهای گوناگون ایران مانند تبریز-مشهد-شیراز-همدان-استرآباد (گرگان)-یزد و اصفهان بود که به علت ناخرسندی همگانی از نبود امنیت و عدالت و زورگویی حکام محلی و حکومت مرکزی، با بهانه گران شدن ارزاق عمومی بویژه نان رخ می‌داد. از ویژگیهای بارز این شورش‌ها شرکت زنان در آنها بود که گاهی با جرأت و جسارت بیشتری از مردان و پیشاپیش آنان در تظاهرات دیده می‌شدند. پرداختن به همه این شورش‌ها در این نوشتار میسر نیست و برای نمونه به شرح شورش و آشوبی که هشت نه ماه پیش از کشته شدن ناصرالدین شاه در تبریز روی داد و به کشته و زخمی شدن گروهی انجامید، بسنده می‌کنیم.

سیسیل وود^{۶۴} سر کنسول انگلیس در تبریز که در واقع شاهد عینی رویدادها در آن شهر بوده است در گزارشی به

بازگشت، وعده داد که با ولیعهد دیدار خواهد کرد و ترتیبی خواهد داد که ارزاق عمومی به بهای معقول تعیین و در دسترس عموم گذاشته شود. مردمان با این وعده آرام گرفتند. کفیل سر کنسولگری روسیه در همان شب با ولیعهد (مظفرالدین میرزا) دیدار کرد و قول گرفت که ارزاق فراهم و در دسترس مردمان گذاشته شود.»

سر کنسول انگلیس در گزارش خود با لحن گله آمیز می نویسد وقتی ولیعهد شنید که سر کنسول روسیه از محل بیلاقی خود عازم شهر شده است یکی از افسران خود را نزد او فرستاد و پیام داد که از آمدن به شهر چشم پبوشد و با آمدن به میان «وحشی‌ها» جان خود را به خطر نیندازد و همچنین در دیدار با او گفته بود بهتر است هر چه زودتر به محل بیلاقی خود باز گردد، اما با آنکه می دانست سر کنسول انگلیس نیز در آن هنگام در محل بیلاقی سر کنسول روسیه است، چنین پیامی به او نداده بود.

روز یکشنبه ۴ اوت ۱۸۹۵ (۱۲ صفر ۱۳۱۳) زنان تبریز که دیدند هیچ اقدامی در جهت تأمین خواسته‌های آنان به عمل نیامده، گرد آمدند و با انبوهی دیگر از هر طبقه به سوی محل اقامت قائم مقام روانه شدند و فریادی زدند تا از دست این مأموران و اعوان و انصارشان که پیرامون ولیعهد را گرفته اند خلاص نشویم از پا نخواهیم نشست. این بار چون محل سکونت قائم مقام محافظ و نگهبان نداشت (و تنها به دستور ولیعهد سربازانی در مسجد نزدیک آن محل پنهان شده بودند) مردمان وارد منزل قائم شدند و به غارت و چپاول پرداختند و باغ پیرامون آنرا هم ویران کردند؛ سپس از آنجا به منزل نظام‌العلماء رفتند ولی در آنجا با شلیک گلوله روبه‌رو شدند و یک زن و یک مرد به قتل رسیدند و گروهی هم زخمی شدند.

در همان حال گروهی از طلاب و سادات با پسر مجتهد (حاج میرزا جواد) با ولیعهد دیدار و گفتگو کردند. ولیعهد با دست نوشته به آنها وعده داد که به زودی برای رفع نیازها اقدام خواهد کرد^{۶۸} و خون‌بهای نیز تعیین و به بازماندگان کشته شدگان پرداخت خواهد شد. (مبلغ خون بها دو بیست تومان تعیین گردید.)

بعد از ظهر همان روز شایع شد که قائم مقام استعفای خود را به ولیعهد تسلیم کرده است. پیش از آن ولیعهد داماد او یعنی لطفعلی خان را از مقام بیگلربیگی برکنار کرد و نصرت‌السلطنه را به جای او گماشته بود. نایب کریم، فرانشاسی بیگلربیگی که مردی شرور و بدنام بود و

دیوراند سفیر انگلیس در تهران، پس از اشاره به بی‌توجهی و بی‌علاقگی مقامات محلی که مردمان را به حال خود گذاشته و در زمینه تأمین آذوقه و رفاه آنها نکرده‌اند، می نویسد:

«نیمی از تبریزیها که گرسنه و گرفتار قحط و غلا شده‌اند در روز ورود ولیعهد به تبریز (در بازگشت از تهران که برای معالجه به آنجا رفته بود) دست به تظاهرات کوچکی در بازار تبریز زدند. اما وقتی قائم مقام^{۶۵} (پیشکار حکومت آذربایجان) از طرف ولیعهد (مظفرالدین میرزا) به آنان وعده بهبود اوضاع را داد، آرام شدند.

در روز دوشنبه ۲۹ ژوئیه ۱۸۹۵ (ششم صفر ۱۳۱۳) شماری از زنان تبریز به محل اقامت قائم مقام رفتند تا نیازهای خود را به آگاهی او برسانند و تهدید کردند اگر به شکایت آنها رسیدگی نشود شورش خواهند کرد. با آنکه چند بار به مردم وعده داده شده بود، ولی کاری صورت نگرفت و آنان که از این وعده‌ها خسته شده بودند، ناچار روز شنبه سوم اوت ۱۸۹۵ (۱۱ صفر ۱۳۱۳) شماری از زنان تبریز در ساعت ۳ صبح به خیابان‌ها ریختند و پس از آنکه زنان و مردان بسیاری به آنها پیوستند همگی به سوی محل سکونت قائم مقام حرکت کردند، اما در نزدیکی آنجا نزدیک به یکصد سوار با کمک گروهی از طرفداران قائم مقام جلو جمعیت را گرفتند.

وقتی زنان و شماری از مردان به سوی درهای ورودی محل سکونت قائم مقام حمله بردند سوارها به سوی آنان آتش گشودند و در نتیجه پنج تن از مردان در جلو خانه قائم مقام و سه تن روی پل مجاور به قتل رسیدند.^{۶۶} در این هنگام جمعیت به سوی بازار سرازیر شد و با فریاد از دیگران می‌خواستند دکانهای خود را ببندند؛ شماری به غارت و چپاول ناوایی‌ها پرداختند و گروهی به سوی کاخ ولیعهد حرکت کردند و در آنجا به تظاهر پرداختند. در اینجا نیز محافظان کاخ تیراندازی کردند و دو تن کشته شدند. تظاهرکنندگان جنازه دو کشته شده را برداشتند و به سوی بازار رفتند. این عده به دو دسته تقسیم شدند، یک دسته به یکی از مساجد در نزدیکی آن محل پناهنده شدند و دسته دیگر به کنسولگری روسیه رفتند و در آنجا دست به تحصن زدند و اعلام کردند تا بازگشت «پرنس دابی‌جا»^{۶۷} کفیل سر کنسولگری روسیه که به بیلاقی رفته بود، در آنجا خواهند ماند. آنان می‌گفتند از فساد و بدرفتاری مقامات دولتی خسته شده و جانشان به لب رسیده و آماده پذیرش تحت‌الحمایگی هر بیگانه‌ای هستند.

شب هنگام وقتی «پرنس دابی‌جا» به سر کنسولگری

رفتار کفیل سرکنسولگری روسیه که محل سرکنسولگری را ترک کرده و به بیلاق رفته اثر بدی در میان مردمان داشته و موجب کاهش نفوذ روسیه شده است.

چنان که پیشتر گفته شد، کنسول‌های انگلیس و فرانسه و عثمانی یادداشت مشترکی به فارسی و فرانسه برای ولیعهد فرستادند و در آن رنج و بدبختی مردمان و ظلم و ستم مأموران حکومت و کجرفتاریهای اطرافیان و ولیعهد را برشمردند و مسئولیت ولیعهد را در رسیدگی به درخواستهای مشروع مردمان و برآوردن نیازهای آنان یادآور شدند.^{۷۳}

پرنس دابی جا کنسول روسیه به این بهانه که یادداشت و مطالب آن درست نیست از امضای آن خودداری کرد.^{۷۴}

سیسیل وود سرکنسول انگلیس در گزارش دیگری به تاریخ ۱۲ اوت ۱۸۹۵ می‌نویسد:

«گویا ولیعهد روز گذشته (۱۱ اوت ۱۸۹۵) شورایی مرکب از مأموران عالیرتبه دربارش تشکیل داده و قرار شده هر یک از حاضران مبلغی بپردازند تا مقصدی گندم به نرخ بازار خریداری شود و سپس از قرار هر من ۱۲ شاهی یعنی بهایی که پس از شورش تعیین شد، به فروش برسانند تا غله از خارج شهر برسد....»

بدین سان روشن می‌شود که ولیعهد جرأت ندارد درباریان ثروتمندش را مجبور کند تا در انبارهای خود را که در آنها هزاران خروار غله در حال فاسد شدن است باز کنند. بازرگانان چنان از این وضع خشمگین هستند که از کمک

تبریزی‌ها و او را باعث خیلی از بدبختی‌های خود می‌دانستند، زندانی شده بود. کار گزار^{۶۹} به سرکنسول انگلیس گفته بود این مرد باید اعدام شود، اما سرکنسول پاسخ داده بود که پیش از آن باید محاکمه شود زیرا شماری از رؤسای او نیز مانند او گناهکارند.

امیدزادی به وعده‌های ولیعهد مبنی بر اصلاح امور نبود و انتظار می‌رفت اغتشاشات بیشتری روی دهد. تاکنون مردم شورشی نسبت به خارجی‌ها و ساکنان مسیحی شهر رفتار خوبی داشتند و این وضع معلوم نبود تا کی ادامه خواهد یافت.

اگر ژنرال واگنر^{۷۰} در تبریز نبود وضع خیلی بدتر می‌شد. (ژنرال واگنر روز جمعه همراه گروهانی برای تحقیق به شهر آمده و هم‌اکنون در سربازخانه اصلی است و از ترس اینکه سربازان که حقوقشان پرداخت نشده فرار کنند آنجا را ترک نمی‌کند.)

چند فوج سرباز که در تبریز هستند از افسران خود سخت بیزار و به آنان بدبینند. سربازان می‌گویند همه تلاش افسران مصروف سروکیسه کردن آنها و دزدیدن از حقوق اندک آنان می‌شود. سربازان فقط از ژنرال واگنر اطاعت می‌کنند.^{۷۱}

«سیسیل وود» سرکنسول انگلیس در تبریز سه روز بعد در گزارش دیگری به سفیر انگلیس در تهران پس از اشاره به نامه مشترکی که با کنسول‌های فرانسه و عثمانی به ولیعهد (مظفرالدین میرزا) نوشته‌اند می‌گوید:

روحیه دارودسته نظام العلماء که قائم مقام، وکیل‌الملک و دبیر السلطنه نمایندگان برجسته آنها در اطراف ولیعهد هستند بسیار تضعیف شده است. قائم مقام به اقامتگاه ولیعهد در شهر پناهنده شده و خود ولیعهد به دهکده‌ای در ۲۰ یا ۳۰ مایلی شهر رفته است.

«سیسیل وود» اشتباه گزارش قبلی خود را تصحیح کرده و گفته است کسانی که از خانه قائم مقام دفاع می‌کرده‌اند نظامی نبوده‌اند بلکه قائم مقام عده‌ای... را از «اسکو»... برای کمک آورده بوده تا با شماری از سواران نامنظم عین‌الدوله (آخرین حاکم ارومیه) از خانه او دفاع کنند و اینان بوده‌اند که تیراندازی کرده‌اند.^{۷۲}

پس از پنجم اوت نظاهرات دیگری صورت نگرفته ولی شایعات بسیار است از جمله اینکه اگر خواسته‌های آنها تأمین نشود، به کنسولگری‌های خارجی حمله خواهند کرد تا توجه اروپاییان را به وضع فلاکت‌بار خود جلب نمایند.

○ امین السلطان صدر اعظم: هم‌اکنون شش ماه است که یک دسته پناهنده از ایل بختیاری در منزلم در تهران متحصن شده‌اند و جرأت بازگشت به خانه‌های خود را ندارند و از من می‌خواهند آنها را در برابر ظل السلطان پشتیبانی کنم؛ اما من چه می‌توانم بکنم؟ اگر بخواهم به طرفداری آنها برخیزم و نزد نواب والا پادرمیانی کنم، او در پاسخ از من خواهد خواست سر آنان را پیش از هر گونه مذاکره برای او بفرستم.»

کرده و با گرفتن يك روايد از روس‌ها از راه عشق آباد به مشهد فرار کرده است. . . .

روز ۱۷ اوت ۱۸۹۵ (۲۵ صفر ۱۳۱۳ ه. ق. ۰) گروهی از زنان در بازار به راه افتادند که چرا تاکنون خون بهای کشته‌شدگان به بازماندگان پرداخت نشده است. در نتیجه وليعهد ناچار شد دستور دهد ۷۵۰ تومان از این بابت پرداخت شود اما از آنجا که ۱۲ تن در جریان شورش کشته شده‌اند هنوز ۲۲۵۰ تومان کم است.»

سرکنسول انگلیس در تبریز در گزارش خود پس از اشاره به فهرستی از اطرافیان وليعهد و کسانی از طبقه روحانی که در انبارهایشان دست کم نزدیک به ۷۳۳۰۰ خروار غله احتکار کرده‌اند و اینکه باید حاکمی لایق برای آذربایجان تعیین شود و اقداماتی برای فراوانی نان و بهبود جنس آن به عمل آید در پایان می‌نویسد:

وقت آن رسیده که مقامات عالی‌رتبه محلی از خواب غفلت بیدار شوند و متوجه مسئولیت خود گردند و برای درمان وضع محنت زده و اسف بار این بخش از کشور که نتیجه غفلت و کوتاهی آنان است، چاره‌ای بیندیشند.^{۷۶}

سرمور تیمر دیوران وزیرمختار انگلیس با ارسال گزارش‌های دریافتی از سرکنسول انگلیس در تبریز برای لرد سالزبوری وزیر امور خارجه انگلیس در گزارش خود می‌نویسد:

چنان که بیشتر نیز به آگاهی رسانده بودم، اطرافیان وليعهد آدمهای بسیار بدی هستند و تردید ندارم که سوء حکومت و حرص و آز آنان باعث شورش در تبریز شده است. وليعهد (مظفرالدین میرزا) مردی ضعیف و کاهل و تن‌پرور است و نمی‌تواند از زیاده‌روی آنان جلوگیری کند.

وزیرمختار انگلیس اطلاعاتی را که درباره شورش تبریز به دست آورده بود، در اختیار صدراعظم (امین‌السلطان) گذاشت و دوستانه به او خاطر نشان کرد چنین رویدادهایی سبب بی‌اعتباری دولت ایران خواهد شد و به امین‌السلطان سفارش کرد حلقه مأموران فاسد در پیرامون وليعهد در تبریز را برهم زند و مردی لایق برای اداره کارها به آنجا بفرستد.

امین‌السلطان به وزیرمختار انگلیس گفت در نظر دارد نظام السلطنه را . . . به تبریز بفرستد ولی معلوم نیست وليعهد با این نظر موافقت داشته باشد. شاه نیز نه متوجه خطر است و نه می‌خواهد به پسرش فشار بیاورد.^{۷۷}

○ شاید تزویر و دورویی آشکار شاه در مورد نظام السلطنه حاکم فارس از برجسته‌ترین نمونه‌ها باشد. هنگامی که حکومت‌های ایالات طبق معمول به مزایده گذاشته شد، نظام السلطنه پرداخت یکصد و ده هزار تومان را به شاه پیشنهاد کرد تا در مقام خود بماند. شاه پیشنهاد را پذیرفت و نظام السلطنه این مبلغ را پرداخت. اما شاه به محض آنکه این پول را گرفت، برادر خودش یعنی شاهزاده رکن‌الدوله را به حکومت فارس منصوب کرد و بار دیگر از این شاهزاده هم پول گرفت. بنابراین نظام السلطنه با ناراحتی و خشم بسیار به تهران بازگشت، ولی شاه از پس دادن ۱۱۰۰۰۰ تومان به او خودداری کرد.

به مقامات حکومتی در حل مشکلاتشان خودداری می‌کنند. از آنجا که می‌دانم در چند ماه گذشته تا چه اندازه در تهیه مایحتاج مردمان با خفت و رسوایی عمل شده نمی‌توانم مقامات حکومتی را سرزنش نکنم.

سیسیل وود در پایان این گزارش از وزیرمختار انگلیس در تهران می‌خواهد که برای جلوگیری از آشوبهای احتمالی که می‌ترسد برای خارجی‌ها نتایج ناگواری داشته باشد نزد ناصرالدین شاه پادرمیانی کند زیرا «ولیعهد (مظفرالدین میرزا) به علت سستی، اعتماد و حسن‌نیت مردمان را از دست داده است و اندک نیروی نظامی نیز که در اختیار اوست به زودی به شورشیان خواهند پیوست.»^{۷۵}

سیسیل وود در گزارش دیگر به تاریخ ۱۹ اوت ۱۸۹۵ درباره ناآرامی‌های تبریز می‌نویسد:

«به علت بدی جنس نان و سبکی وزن آن و همچنین حمایتی که وليعهد از قائم‌مقام می‌کند، هنوز تا اندازه‌ای ناآرامی در شهر دیده می‌شود. . . .

بیگلر بیگی که به علت رویدادهای اخیر، وليعهد عصای خود را بر پشت او شکسته بود، زن و بچه‌های خود را رها

لاسلز می نویسد به امین السلطان گفته است امروزه مردمان دستخوش امیال حکام هستند و اطمینان ندارند که از عدالت برخوردار خواهند شد و امین السلطان به خوبی آگاه است که بهترین راه کاهش ناخرسندی و نگرانی آنان، مطمئن ساختنشان از برقراری عدالت است.

به هر رو موانع اصلاحات در نظام حکومتی کنونی ایران بسیار است. درست است که امین السلطان در مواردی می تواند از برخی زورگویی های حکام جلوگیری کند، اما به رسم معمول، چون حکام از خویشاوندان نزدیک شاه هستند، به اعلیحضرت خواهند گفت که محدود ساختن قدرت آنان بدعتی خطرناک است و اعلیحضرت نیز چون به سود خودش نیست آنرا تأیید و تجویز نخواهد کرد. همچنین تغییر دادن وزیر عدلیه (دادگستری) نیز بی فایده است، زیرا تجربه نشان می دهد که هر کس به آن سمت برگزیده شود به زودی ثروتمند خواهد شد. گذشته از آن، برخی از آخوندها نیز با هر اصلاحی در این زمینه مخالفت خواهند کرد، زیرا هر مجتهد اکنون يك قاضی است و اگر اختیار قضاوت از آنان گرفته شود، اقتدار و نفوذشان کاهش خواهد یافت. . . .

امین السلطان پاسخ می دهد که موضوع را به گونه جدی بررسی خواهد کرد تا ببیند چه کاری امکان پذیر است و امیدوار است بتواند دست به پاره ای اصلاحات بزند اما نمی تواند این نکته را پنهان دارد که بیشتر اشخاص متنفذ در این باره با او مخالفت خواهند کرد.^{۷۸}

لاسلز که در اواسط زمستان ۱۳۱۱ ه.ق. / ۱۸۹۴ با عباس میرزا املاک آرا برادر ناصرالدین شاه دیدار کرده می نویسد او نیز به اوضاع نابسامان کشور اشاره داشته است. لاسلز می نویسد سخن از اوضاع ایران به میان آمد؛ ملک آرا که خیلی آزاد و بی پرده سخن می گفت در پاسخ این پرسش که «عقیده نواب والا درباره اوضاع کنونی کشور چیست؟» اظهار داشت:

«نارضایی بسیار زیاد در کشور وجود دارد که به علت کاهش ارزش پول در گردش و در نتیجه افزایش بهای همه کالاها افزایش یافته است. هنگام به مزایده گذاشتن حکومت های گوناگون نزدیک می شود و نخستین کار حکام تازه به دست آوردن پولهایی است که پرداخت کرده اند.

روشن است که این کار باید به ناخرسندیها بیفزاید.»

ملک آرا سپس گفته است: «باور عمومی بر آنست که تفاهمی میان انگلستان و روسیه برای تقسیم ایران وجود

چند ماه پس از آن با کشته شدن ناصرالدین شاه، پسرش مظفرالدین میرزا همراه کنسول های انگلیس و روس به تهران رفت و با عنوان مظفرالدین شاه بر تخت سلطنت ایران نشست.

۶- حکومت ناصرالدین شاه و انتقادات از او

برای نشان دادن خرابی سازمان اداری کشور و چگونگی حکومت ناصرالدین شاه و وضع بد جامعه در سال های پایانی سلطنت او بهتر است بر پایه گزارش هایی از نمایندگان و مأموران انگلیسی که در واقع شاهدان عینی رویدادهای آن سالها بوده اند نمونه هایی آورده شود.

یکی از مصیبت بارترین کارها در آن دوران به مزایده گذاشتن حکومت شهرها و ولایات بود. حکام شهرها هر سال همزمان با عید نوروز تعیین می شدند. کسانی که به این مقام منصوب می شدند می بایست مبلغی پول نقد، بعنوان پیش کش به شاه بپردازند. از میان کسانی که برای حکومت ولایت یا شهری در نظر گرفته می شدند، بی توجه به صلاحیتشان، هر کس پول بیشتری پیشکش می کرد به آن سمت دست می یافت. حاکم هر ولایت یا هر شهر بالاترین مقام آن محل و با اختیارات نامحدود، در واقع صاحب اختیار جان و مال مردمان بود.

حاکمی که به این ترتیب گماشته می شد در سراسر دوران حکمرانی خود همه تلاش خویش را مصروف گرفتن پول از مردمان از هر راه و با هر وسیله می کرد تا پولی را که به شاه پرداخته یا سال بعد برای به دست آوردن مقام دیگر باید بپردازد، تأمین کند. همچنین این حاکم می بایست در دوران کوتاه حکومت خود از پر کردن جیب خود و اندوختن ثروت نیز غفلت نکند. در اوضاع و احوالی چنین، وضع مردمان بویژه روستاییان بدیخت که فریادشان از بی عدالتی به آسمانها می رفت و فریادرسی هم پیدا نمی شد، روشن بود. نکته مهم دیگر ارتش بود، که با وجود پرداخت مبالغ کلان برای هزینه های آن، پول های پرداخت شده را کامران میرزا نایب السلطنه و وزیر جنگ و افسران زیر دست او حیف و میل می کردند و بدین سان در عمل، ارتشی وجود نداشت.

سرفرانک لاسلز وزیرمختار انگلیس در ایران در یکی از دیدارهای خود با امین السلطان صدراعظم در اواخر سال ۱۸۹۲ درباره اصلاحاتی که باید در ایران صورت گیرد گفتگو و درباره ضرورت برقراری عدالت تأکید کرده بود.

دارد؛ انگلستان جنوب و روسیه شمال را خواهند گرفت.»

وقتی وزیرمختار انگلیس از وجود چنین تفاهمی اظهار بی‌اطلاعی می‌کند، ملک‌آرامی گوید او نیز معتقد نیست که در این باره گفتگوهایی صورت گرفته است، بلکه عقیدهٔ بیشتر ایرانیان دانش‌آموخته آن است که نظام کنونی نمی‌تواند ادامه یابد و بی‌گمان نتیجهٔ آن، چنان تقسیمی خواهد بود...^{۷۹}

لاسلز در پایان گزارش خود با کنایه می‌نویسد نمی‌خواهد به عقیدهٔ ملک‌آرامی که لقبش یعنی «زینت کشور»، به درستی مبین موقعیت کنونی او است چندان اهمیت بدهد، اما باید یادآور شود که این نومیدی و دلسردی نسبت به آیندهٔ ایران منحصر به «نواب والا» نیست بلکه خیلی از سیاستمداران برجستهٔ کشور همین عقیده را دارند.^{۸۰}

در اوایل ۱۸۹۴ هنگامی که لاسلز از تهران فراخوانده شد، این رویداد ناگهانی سبب نگرانی ناصرالدین شاه شد. لاسلز پس از آخرین دیدار خود با ناصرالدین شاه در ۱۲ فوریهٔ ۱۸۹۲ برای گرفتن اجازهٔ مرخصی در پایان مأموریتش و معرفی ویلیام گرین^{۸۱} بعنوان کاردار سفارت می‌نویسد:

شاه نخست به رفتن ناگهانی وزیرمختار انگلیس از تهران که موجب هراس او شده بود و گمان می‌برد این امر نشانهٔ تغییر سیاست دولت انگلیس در برابر ایران باشد، اشاره کرد.

لاسلز در پاسخ می‌گوید لرد روزبری وزیر امور خارجهٔ انگلیس او را برای مشورت احضار کرده است و به نظر می‌آید که روزبری بیش از گذشته به امور ایران توجه دارد و دولت انگلیس صمیمانه علاقمند به يك ایران نیرومند و نیکبخت است «اما شوربختانه ناگزیرم گزارش بدهم که اوضاع کشور به هیچ وجه رضایتبخش نیست.»

وزیرمختار انگلیس سپس نظر ناصرالدین شاه را می‌پرسد و می‌گوید آماده است اگر شاه پیشنهادی دارد به آگاهی دولت انگلیس برساند.

ناصرالدین شاه می‌گوید تلاشهای او برای پیشرفت و ترقی کشور با کارهای روس‌ها خنثی می‌شود. روس‌ها با هر چیزی که سبب پیشرفت ایران شود مخالفت می‌ورزند و بنابراین دیگر از هر کوششی نومید است.

سرفرانک لاسلز در گزارش خود می‌افزاید:

آنچه اعلیحضرت می‌خواهند پشتیبانی دولت انگلیس است... تردیدی نیست که دولت انگلیس علاقمند به رفاه و خوشبختی اعلیحضرت و ایران است، اما چنان که پیشتر هم در گزارش خود نوشته بودم، بسیار دشوار است به کسی کمک کرد که خود او نمی‌تواند به خودش کمک کند.

وزیرمختار انگلیس در این دیدار بار دیگر از ناصرالدین شاه می‌خواهد چنانچه نظر یا پیشنهادی دارد بگوید تا او آنرا به آگاهی دولت انگلیس برساند. ناصرالدین شاه فقط می‌گوید خوشحال می‌شود اگر دولت انگلیس در این زمینه طرحی ارائه کند.

سرفرانک لاسلز در پایان پس از ابراز امیدواری به اینکه ناصرالدین شاه بتواند اقداماتی در جهت بهبود اوضاع به عمل آورد می‌نویسد به او گفتم «نمی‌توانم پنهان دارم که به عقیدهٔ من «اوضاع کشور بسیار وخیم است. نارضایی شدید در همه جا وجود دارد و به علت مشکلات مالی مربوط به کاهش ارزش نقره افزایش یافته است. چه بسا این ناکرسانی به وضعی انجامد که بهانه‌ای به دولت‌های همسایه بدهد تا به قلمرو ایران دست‌اندازی کنند.»

ناصرالدین شاه در پاسخ فقط می‌گوید دربارهٔ مسئلهٔ نقره تدابیر لازم اتخاذ شده است، با این حال کاهش بهای نقره ربطی به دولت ندارد و بهتر است آنرا به حال خود واگذاریم تا درست شود.^{۸۲}

لاسلز پس از دو سال و شش هفت ماه اقامت در ایران پس از معرفی مستر گرین بعنوان کاردار در اوایل مارس ۱۸۹۴ از تهران رفت.

تا ورود مور تیمردیوران^{۸۳} جانشین لاسلز که چند ماهی به طول انجامید، کاردار سفارت انگلیس چند بار با امین‌السلطان دیدار کرد.

در اینجا فشرده‌ای از گزارش‌های او را که می‌تواند نشان دهندهٔ بی‌سروسامانی این کشور در سال‌های پایانی سلطنت ناصرالدین شاه باشد، می‌آوریم.

روز ۱۲ مارس ۱۸۹۴ (۵ رمضان ۱۳۱۱ ه.ق.) امین‌السلطان از مستر گرین کاردار انگلیس خواست برای پاره‌ای مذاکرات به دیدار او برود.

مستر گرین می‌نویسد: صدر اعظم با صداقت مطالبی دربارهٔ اوضاع ایران و گرفتاریهای موجود بیان کرد.

امین‌السلطان گفت در واقع تنها مشکل حل نشدنی خود شاه است که در برابر هر گونه کوششی برای پیشرفت کشور

و دیگر، کسانی که جوان ترند. دسته نخست را آزموده اند و ناتوان یافته اند؛ دسته دوم را هم نیاز موده اند چون تجربه ندارند.»

کاردار سفارت انگلیس می نویسد بدین سان امین السلطان فکر می کند هر چند گاهی شاه از او ناخشنود و حتی نسبت به او خشمگین شده است، ولی نتوانسته او را از خود جدا کند. امین السلطان می گوید شاه به او توجه دارد و برایش گونه ای احترام قائل است.

امین السلطان تصدیق می کند که خیلی از گزارش ها درباره اختلاف نظر او و شاه درست است و از همین رو چند بار ناچار شده است استعفای خود را به اعلیحضرت تسلیم کند زیرا ترجیح می داده کنار برود تا پیشنهادی تحقیر آمیز بپذیرد.^{۸۴}

امین السلطان در پاسخ به پرسش کاردار سفارت انگلیس درباره رابطه اش با دو پسر شاه یعنی مسعود میرزا ظل السلطان و کامران میرزا نایب السلطه می گوید:

هدف هر دو آن است که به هنگام مرگ شاه مدعی تاج و تخت شوند و اینکه او با نقشه های آنان موافق نیست و به آن روی خوش نشان نمی دهد، باعث دشمنی آن دو با او شده

○ کاردار سفارت انگلیس در تهران:

بیشتر پول ها به مصرف حرم سلطنتی یا اندرون و هزینه زنهایی می رسد که شاه پیوسته بر شمارشان می افزاید. شاه در سفر اخیرش به مازندران دست کم چهار زن تازه گرفته که همگی را در راه دیده است و دختران روستایی ۱۲ تا ۱۵ ساله اند. هنگامی که شاه سواره از جاده یا از دهی در سر راه می گذرد، پدران و مادران، دخترانشان را در معرض دید شاه قرار می دهند. هرگاه شاه یکی از این دختران را صیغه می کند، خانه و همه چیز از مستخدم و کالسکه و چند اسب تالباس و جواهر و... باید به او داده شود.

می ایستند و از اندیشیدن به اینکه پس از مرگش چه پیش خواهد آمد خودداری می کند. تا هنگامی که برای شاه پول فراهم می شود و می تواند حکومت ها و مقامات دولتی را با گران ترین قیمت در مزایده به فروش برساند، هیچ چیز برای او بهتر از آن نیست که اوضاع به همین گونه که هست باقی بماند. این تخته سنگی است که هر کوششی برای بهبود، به آن می خورد، خرد می شود و از میان می رود.

مستر گرین می نویسد:

از صدراعظم پرسیدم، در این صورت چه بسا اعلیحضرت مخالفتی نخواهند داشت که برای خود کشور نیز مزایده ای بپذیرند مشروط بر آنکه قیمت پیشنهادی خیلی بالا باشد. امین السلطان خیلی جدی پاسخ داد و به راستی معتقد است که اگر پول چشمگیری به شاه برسد، چه بسا از تاج و تخت هم دست بکشد.

سرانجام پس از گفتگوهایی در این باره که چه کارهایی برای اصلاح وضع باید صورت بپذیرد و آیراهی هست که دولت انگلستان بتواند در این زمینه به صدراعظم ایران کمک کند، امین السلطان می گوید فقط یک راه وجود دارد و آن تشویق شاه به اصلاحات است و در این راه باید او را مطمئن ساخت که اگر به توصیه های دولت انگلستان توجه کند، آن دولت او را در برابر روسیه یا هر کشور دیگر پشتیبانی خواهد کرد.

مستر گرین می گوید بی گمان اصلاحات شالوده کار است و برای اقدام در این زمینه، نخست باید دو لکه زشت و شرم آور در سازمان اداری ایران را زدود: یکی فروش مقامات دولتی از راه مزایده و دیگر اصلاح وضع شرم آور ارتش. با وجود این دو عیب بزرگ هیچ کشوری نمی تواند امید قدرت و نیرومندی، چه از دید مادی و چه معنوی داشته باشد.

پس از گفتگو درباره لزوم کوتاه کردن دست کامران میرزا نایب السلطنه وزیر جنگ که بودجه ارتش را حیف و میل می کند، مستر گرین می گوید شایعاتی هست که تحریکاتی از سوی مخالفان صدراعظم صورت می گیرد تا از دست او آسوده شوند. آیا صدراعظم فکر می کند قدرت آنرا دارد که شاه را به اصلاحاتی که از دید او ضرور است وادار کند؟

امین السلطان در پاسخ می گوید:

«دو گروه هستند که اعلیحضرت می توانند جانشین مرا از میان آنها برگزینند: یکی آن دسته که از خود من مسن ترند

امین السلطان می‌افزاید همین او آخر عریضه‌های رقت‌انگیزی از اهالی منطقه کمره دریافت کرده که از او خواسته‌اند آنان را از زورستانی و بی‌رحمی‌های شاهزاده که مردانشان را کشته و زناشان را مورد تجاوز قرار داده و به گدایی انداخته است، نجات دهد.

امین السلطان می‌گوید «برای نمونه، هم‌اکنون شش ماه است که يك دسته پناهنده از ایل بختیاری در منزلم در تهران متحصن شده‌اند و جرأت بازگشت به خانه‌های خود را ندارند و از من می‌خواهند آنها را در برابر ظل السلطان پشتیبانی کنم؛ اما من چه می‌توانم بکنم؟ اگر بخواهم به طرفداری آنها برخیزم و نزد نواب والا پادرمیانی کنم، او در پاسخ از من خواهد خواست سر آنان را پیش از هرگونه مذاکره برای او بفرستم.»

کاردار سفارت انگلیس می‌نویسد ظل السلطان می‌کوشد حکومت ایالت کرمان را هم از شاه بگیرد اما امین السلطان تاکنون از این کار جلوگیری کرده است و می‌گوید ساکنان آن ایالت خیلی فقیرند و اگر این شاهزاده حکومت آنجا را به دست آورد کرمانی‌ها بیش از پیش به فقر و فلاکت خواهند افتاد.^{۸۵}

مستر گرین کاردار سفارت انگلیس در گزارشی به تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۸۹۴ (چهارشنبه ۲۵ ربیع‌الاول ۱۳۱۲ ه.ق) می‌نویسد در حال حاضر رابطه شاه و امین السلطان تیره است...

واقعیت آن است که وضع صدراعظم به علت رفتارهای شاه هر روز سخت‌تر می‌شود. شاه پنهانی در کارهای دولت دخالت می‌کند و به حرفهای رقبا و دشمنان صدراعظم گوش می‌دهد. مسئله وقتی به اوج خود رسید که چند روز پیش نایب السلطنه (کامران میرزا) و دارودسته‌اش گزارشی به شاه دادند مبنی بر اینکه وضع مالی کشور خفت‌انگیز و ننگ‌آور است؛ درآمدها چنان که باید گردآوری نمی‌شود و فساد همه بخشهای دولت را فرا گرفته است.

در نتیجه، شاه ضمن گفتگو با صدراعظم، محاسب کل^{۸۶} و دیگر کارکنان خزانه را سرزنش کرد. صدراعظم به دفاع از کارهای خود برخاست و غیرمستقیم به شاه فهماند که بهترین راه برای جلوگیری از فساد آنست که خود اعلیحضرت نمونه و سرمشقی برای اتباع و نوکران خود باشند. گذشته از آن صدراعظم اشاره کرد که وضع بد مالی کشور از درخواستهای پی‌درپی شاه برای پول مایه می‌گیرد. تا هنگامی که اعلیحضرت بر فروش مقامات دولتی به کسی

○ کاردار سفارت انگلیس: کشور با سرعتی دم‌افزون به سوی زوال و تباهی می‌رود؛ نمی‌توان به ارتش اعتماد کرد؛ افسران وفادار نیستند؛ سربازان حقوق خود را دریافت نمی‌کنند؛ اوضاع مالی خراب است و نظارت و رسیدگی در حساب‌ها نیست؛ پولی برای تأمین نیازها و مصارف عمومی وجود ندارد؛ قانون و عدالتی دیده نمی‌شود؛ فساد همگانی است؛ همه ناراضی‌اند و نمی‌دانند فردا برای کشور چه پیش خواهد آمد، و علاقه‌ای هم ندارند که بدانند.»

است.

امین السلطان می‌افزاید:

این دو نفر مانند دو دزد که آرزوی یافتن به گنجی را دارند با یکدیگر همدست شده‌اند و این همدستی از راه علاقه و محبت متقابل نیست بلکه به امید رسیدن به هدف مشترك یعنی محروم کردن و ليعهد ذیحق از سلطنت است. او ناگزیر است بعنوان صدراعظم در برابر این کوشش‌ها بایستد و همین، سبب دشمنی آنها شده است.

گذشته از آن، نایب السلطنه (کامران میرزا) و ظل السلطان هر دو همواره مایه خطر برای کشورند. اولی (یعنی نایب السلطنه) مبالغه‌ناگفته پول برای ارتش دریافت می‌کند، اما این پول هیچ‌گاه به مصرف واقعی نمی‌رسد. پس از آنکه بخش بزرگی از این پول را خودش برمی‌دارد، بقیه را افسران می‌بلعند. در نتیجه، نه تنها ارتش به معنی واقعی در کشور وجود ندارد بلکه سربازان هم که يك شاهی از حقوق خود را دریافت نمی‌کنند ناراضی هستند و به جای آنکه از پایتخت دفاع کنند همیشه خطری برای آن به شمار می‌آیند.

اما ظل السلطان، بی‌گمان ستمگرترین و خونخوارترین مرد است. هدف او چیزی نیست جز دست‌اندازی و تجاوز و از میان بردن ساکنان بدبخت ایالتی که بر آن حکومت می‌کند تا از این راه خود را ثروتمند سازد.

بیندیشد و ببیند چه اثری در جامعه خواهد داشت اینکه بگویند اموال بیوهٔ يك نوکر قدیمی را که از شوهرش به او ارث رسیده چاییدند و به زور از او گرفتند. شاه پاسخی نمی‌دهد اما به محض آنکه صدراعظم از نزد او می‌رود، یکی از غلامان پیشخدمت خود را با ده دوازده نفر فرّاش که بیشتر قرمزپوش هستند به خانهٔ زن می‌فرستد و آنان به نام شاه اسباب و اثاثیهٔ او را مهر و موم می‌کنند. لازم به گفتن نیست که وقتی يك دسته از فرّاشان قرمزپوش وارد یکی از محلات پایین شهر که آن زن در آنجا زندگی می‌کرده شده‌اند چه رسوایی و افتضاحی به‌بار آمده است. سرانجام پس از نصیحت‌ها و نکوهش‌های صدراعظم، شاه راضی می‌شود که از غارت و چپاول همهٔ اموال این بیوه زن دست بردارد و فقط سه هزار تومان از او بگیرد.

مورد دیگر که شاه می‌خواسته به زور پولی به دست آورد ولی صدراعظم جلو آن را گرفته، به شرح زیر است: حقوق و دستمزد مأموران ایالتها به عهدهٔ همان ایالتی است که در آنجا خدمت می‌کنند و از درآمدهای محلی پرداخت می‌شود. شاه ترتیباتی داده بود که این دستمزدها از خزانهٔ دولتی پرداخت شود و با این کار می‌خواست درآمدهای ایالتها را به خودش اختصاص دهد و اگر چنین می‌شد مأموران بدبخت می‌بایست برای دریافت دستمزد خود ماهها انتظار بکشند، آنهم به حق خود برسند یا نرسند.

اگر منظور شاه عملی می‌شد، چه بسا حقوق و دستمزد مأموران و بویژه سربازان که از خزانهٔ دولتی پرداخت می‌شود در سیزده ماه اخیر به دستشان نمی‌رسید. شاید تزویر و دورویی آشکار شاه در مورد نظام السّلطنه حاکم فارس از برجسته‌ترین نمونه‌ها باشد. در بهار گذشته هنگامی که حکومت‌های ایالات طبق معمول به مزایده گذاشته شد، نظام السّلطنه پرداخت یکصد و ده هزار تومان را به شاه پیشنهاد کرد تا در مقام خود بماند. شاه پیشنهاد را پذیرفت و نظام السّلطنه این مبلغ را پرداخت. اما شاه به محض آنکه این پول را گرفت، برادر خودش یعنی شاهزاده رکن الدوله^{۸۶} را به حکومت فارس منصوب کرد و بار دیگر از این شاهزاده هم پول گرفت. بنابراین نظام السّلطنه با ناراحتی و خشم بسیار به تهران بازگشت، ولی شاه از پس دادن ۱۱۰۰۰۰ تومان به او خودداری کرد.

که پول بیشتری بپردازد اصرار می‌ورزند، کوشش برای بهبود منابع ایالات و افزایش درآمد بیهوده خواهد بود. گذشته از اینها چون اعلیحضرت هیچگاه رضایت نمی‌دهند که کسریهای بودجه از خزانهٔ خصوصی شان تأمین شود، در نتیجه فراهم آوردن مبالغ لازم برای هدفهای عمومی ناممکن خواهد بود... به هر رو صدراعظم از اطاق بیرون رفته و با خشم بسیار به شهر بازگشته است...

صدراعظم می‌گوید مشکلات او از آغاز تا پایان در حرص و آز درمان ناشدنی شاه برای پول نهفته است. این حرص و آز اکنون چنان سخت و مقاوم‌ت‌ناپذیر شده است که هر گاه شاه می‌بیند صدراعظم نمی‌تواند یا نمی‌خواهد به ترتیبی که او در نظر دارد پول فراهم آورد، خودش بی‌اطلاع یا موافقت صدراعظم دستخطی صادر می‌کند و چون همگان این کار را زیر سر صدراعظم می‌دانند، او باید خشم و نفرت عمومی را بر خود هموار کند.^{۸۷}

امین السّلطان چند نمونه از آخرین کارهای ناصرالدین شاه را برای کاردار سفارت انگلیس تعریف می‌کند و از جمله می‌گوید:

بهار گذشته ضرابخانهٔ سلطنتی به حاج محمدحسن یکی از رؤسای پیشین ضرابخانه و از مردان ثروتمند اجاره داده شد.^{۸۸} اجاره‌نامه به نام امین همایون (غلامعلی خان) یکی از درباریان است که علم و اطلاعی از این کار ندارد و قرار است فقط رئیس صوری آن مؤسسه باشد. این شخص هیچ‌گاه نه در کارهای ضرابخانه دخالتی کرده و نه بر حاجی محمدحسن تسلطی داشته است. اکنون شاه با دستخطی، بی‌آگاهی صدراعظم، امین همایون (غلامعلی خان) را بعنوان رئیس ضرابخانه تعیین کرده و به او گفته است هر کار که دلش می‌خواهد بکند. این اقدام البته با دادن رشوه‌ای از سوی امین همایون و دوستانش صورت گرفته و بی‌گمان نتیجه‌اش آن خواهد بود که ارزش مسکوکات رایج از این پس بیشتر کاهش پیدا کند.

نمونهٔ دیگر آن است که چند روز پیش مهتری پیر که در خدمت شاه بوده، در گذشته است.^{۸۹} ثروتی که از این مرد برای بیوه‌اش که کنیزی بوده باقی مانده به چهارده هزار تومان (کمابیش برابر با ۲۵۰۰ لیرهٔ انگلیسی) می‌رسیده است. شاه به محض آگاه شدن از این موضوع به این بهانه که کنیز حق تملک چنین مبلغی را ندارد، به صدراعظم دستور می‌دهد اموال آن زن را بگیرد. صدراعظم از اجرای دستور شاه خودداری می‌کند و از او می‌خواهد به پیامدهای این کار

مستر گرین کاردار انگلیس می‌افزاید:

نمونه کارهای غیر عادی شاه در جایی که به پول مربوط می‌شود بسیار است و موارد ذکر شده فقط آنهایی است که از صدر اعظم شنیده شده است. شاید این نمونه‌ها برای تأیید نظر صدر اعظم که حرص و آز شاه اکنون به مرحله جنون رسیده است کافی باشد و سرخوردگی و ناامیدی او از خدمت به شاهی که تنها برای پول فریاد می‌کشد موجّه به نظر آید.

پرسشی که نباید بی‌پاسخ گذاشته شود آن است که پول‌هایی که این گونه به دست می‌آید به چه مصارفی می‌رسد.

بخش بزرگی از این پول‌ها به خزانه سلطنتی می‌رود، و چنان که گفته می‌شود هم‌اکنون مبلغی برابر با چند میلیون لیره انگلیسی در آنجا انباشته شده است و دیگر چیزی از آنجا بیرون نمی‌آید. بخشی از آنها هم به مصارف دستگاه سلطنت می‌رسد و باید گفت که در اینجا مأموران گوناگون شاه را به گونه‌ای شرم‌آور فریب می‌دهند. به هر رو بیشتر پول‌ها به مصرف حرم سلطنتی یا اندرون و هزینه زنهایی می‌رسد که شاه پیوسته بر شمارشان می‌افزاید. شاه در سفر اخیرش به مازندران دست کم چهار زن تازه گرفته که همگی را در راه دیده است و دختران روستایی ۱۲ تا ۱۵ ساله‌اند. هنگامی که شاه سواره از جاده یا از دهی در سر راه می‌گذرد، پدران و مادران، دخترانشان را در معرض دید شاه قرار می‌دهند. هرگاه شاه یکی از این دختران را صیغه می‌کند، خانه و همه چیز از مستخدم و کالسکه و چند اسب تا لباس و جواهر و... باید به او داده شود و بدین‌سان دخترتری روستایی که پیش از ازدواج در یک کلیه روستایی زندگی

می‌کرده ناگهان زنی از خانواده سلطنتی و مستمری‌بگیر از دولت می‌شود.

به درستی روشن نیست که شمار زنان شاه در حال حاضر چیست، ولی گفته می‌شود که بیش از دویست تن هستند،^{۹۱} و البته هدف هر یک از آنان کنار گذاشتن همه پولی است که در دوران زندگی شاه می‌تواند گرد آورد زیرا می‌داند که پس از مردن او باید به گوشه‌ای برود.^{۹۲}

مستر گرین در گزارش دیگری به تاریخ ۱۱ اکتبر ۱۸۹۴ می‌نویسد:

روابط ناصرالدین شاه و امین‌السلطان صدر اعظم که برای مدتی تیره شده بود اکنون بهتر شده و صدر اعظم مورد توجه و عنایت ویژه شاه قرار گرفته است و شاه یک انگشتری الماس عالی به او هدیه داده است. کاردار انگلیس در گزارش خود پس از اشاره به علت اختلاف شاه و صدر اعظم، به جریان قهر و آشتی آنان می‌پردازد و می‌نویسد وقتی امین‌السلطان از سرخه حصار از نزد شاه بازگشت به دیدار او رفت. در پاسخ این پرسش که آیا آشتی صورت گرفته است، امین‌السلطان گفت نمی‌داند استقبال محبت‌آمیز شاه از خود را چگونه شرح دهد و افزود شاه به او گفته است غیر از او کسی را که قابل اعتماد باشد ندارد و گذراندن حتی یک روز بی او برایش وحشتناک است و می‌داند که تنها دوست واقعی‌اش در این دنیا اوست!

با این حال صدر اعظم می‌گفت گرچه رفتار شاه چاپلوسانه بوده، اما سبب شادی واقعی او نشده است زیرا به محض آنکه خواسته اعلیحضرت را متوجه موضوع مورد اختلاف کند و لزوم اندیشیدن به اوضاع مخاطره‌آمیز کشور را یادآور شود، اعلیحضرت اعتراض کرده‌اند و گفته‌اند او (امین‌السلطان) می‌خواهد تپانچه‌ای روی سر ایشان بگذارد و با حال تأثر آوری یادآوری کرده‌اند که دیگر پیرمردی بیش نیستند و در واقع التماس کرده‌اند که ایشان را «به زحمت و در دسر نیندازد و بگذارد هر چیز به حال عادی جریانش را طی کند تا وقتی که ایشان هم بمیرند و پیش پدرانشان بروند.»

بدین سان چرخ سیاسی کشور دوباره به کار افتاده است و گفته می‌شود صدر اعظم هیچ‌گاه چنین مورد لطف و مرحمت نبوده است... باید صبر کرد و دید.

«با این همه، کشور با سرعتی دم‌افزون به سوی زوال و تباهی می‌رود؛ نمی‌توان به ارتش اعتماد کرد؛

○ امین‌السلطان: حقیقت آن است که قاجار از قبایل صحرائشین تر کم‌ن هستند. در تاریخ نخوانده‌ام که از میان آنها فرمانروایی خوب سر برآورده باشند. آنها جنگجویان و فاتحان بزرگی بوده‌اند، اما مدیران خوبی نبوده‌اند.

○ لرد کرزن: ایران تا هنگامی که زیر حکومت شاه کنونی است به گونه‌ی علاج ناپذیر پوسیده و فاسد خواهد بود و در میان پسرانش هم کسی که با آمدن او وضع بدتری پیش نیاید، نیست. تلاش برای تعمیر کشتی بی چنین از هم دررفته، بی فایده است؛ این کشتی دیر یا زود فرو خواهد ریخت، اما تنها به این دلیل که تیر و تخته سودمند دارد و مال التجاره گران بهایی در آن است، نجات دادن آن ارزش خواهد داشت.

میان آنها فرمانروایانی خوب سر بر آورده باشند. آنها جنگجویان و فاتحان بزرگی بوده‌اند، اما مدیران خوبی نبوده‌اند.»

با این حال امین السلطان زنده ماندن شاه را بسیار لازم دانسته و گفته است با آنکه در بیشتر نقاط کشور مردمان کمابیش از گرسنگی که نتیجه سوء حکومت است، رنج می‌برند، هنوز در میان آنها نسبت به شخص شاه تا اندازه‌ای وفاداری وجود دارد و امید می‌رود تا هنگامی که او زنده است شورش و قیام جدی در جایی رخ ندهد. البته با مرگ شاه شورش و بی‌نظمی روی خواهد داد، زیرا مردم ناامید و دلسرد شده‌اند و ارتشی قابل اعتماد هم وجود ندارد.

دیوراند در پایان گزارش خود نوشته است: امین السلطان با شاه اختلافاتی پیدا کرده و روحیه اش ضعیف است و بنابراین تصویری که از اوضاع ایران ترسیم می‌کند نتیجه این وضع و رابطه اش با شاه است.^{۹۵}

دیوراند وزیرمختار انگلیس شش هفت ماه پیش از کشته شدن ناصرالدین شاه در گزارشی که به تاریخ ۲۷ سپتامبر ۱۸۹۵ از تهران برای دولت متبوع خود تهیه کرده اوضاع داخلی ایران را چنین تشریح کرده است:

«شاه حکومت ایالات و دیگر مقامات بالا را با ترتیب معینی به کسانی که بیشتر پول می‌پردازند برای مدتی کوتاه واگذار می‌کند، به گونه‌ای که کشور غارت شده و اداره آن

افسران وفادار نیستند؛ سربازان حقوق خود را دریافت نمی‌کنند؛ اوضاع مالی خراب است و نظارت و رسیدگی در حساب‌ها نیست؛ پولی برای تأمین نیازها و مصارف عمومی وجود ندارد؛ قانون و عدالتی دیده نمی‌شود؛ فساد همگانی است؛ همه ناراضی‌اند و نمی‌دانند فردا برای کشور چه پیش خواهد آمد، و علاقه‌ای هم ندارند که بدانند.»

کسانی که با صدراعظم مخالفند، گناه را به گردن او می‌اندازند و می‌گویند به دیگران سوءظن دارد و می‌خواهد همه کارهای دولت را خودش اداره کند و در نتیجه این وضع نابسامان پیش آمده است. از سوی دیگر، صدراعظم می‌گوید ناچار است همه کارها را خودش انجام بدهد زیرا کسی را ندارد که بتواند به او اعتماد کند. حقیقت آن است که درباره نظر هر دو طرف بسیار می‌توان گفت... سرژوزف تولوزان^{۹۲} که در چهل سال اخیر با عنوان پزشک شاه همواره با او بوده است، امروز در این باره می‌گفت:

«اعلیحضرت دوست دارند چوب لای چرخ وزیرانشان بگذارند.» بنابراین شاید شگفت‌انگیز نباشد که صدراعظم ترجیح می‌دهد روی پای خود بایستد تا آنکه به دیگران تکیه کند و خود را به مخاطره اندازد.^{۹۴}

امین السلطان روز ۱۷ دسامبر ۱۸۹۴ (۱۸ جمادی الاخر ۱۳۱۲ ه.ق.) به دیدار سرمور تیمر دیوراند وزیرمختار تازه انگلیس رفت.

به نوشته دیوراند، امین السلطان گفته است «آسمان در همه جا تیره و تار است. در هیچ جا پرتوی از نور و روشنایی نمی‌بینم.»

امین السلطان بیشتر بدبختی‌های کشور را بر آمده از شخص شاه دانسته و پس از آنکه درخواست کرده این مطالب از قول او درجایی بازگو نشود گفته است:

«درست است که روس‌ها تا آنجا که می‌توانند در خرابی ایران می‌کوشند، اما مسئول بی‌نظمی و نابسامانی که همه جا را فرا گرفته است نیستند. این وضع پیش از هر چیز نتیجه حرص و آز و پول دوستی و ترسویی شاه است، که هر حکومت و هر بخش از مدیریت کشور را به هر کس که پول بیشتری بپردازد می‌فروشد و از هر کس که در برابر او بایستد می‌ترسد و از اعمال قدرت بازمی‌ماند.»

امین السلطان افزوده است: «حقیقت آن است که قاجار از قبایل صحرائین تر کم‌ن هستند. در تاریخ نخوانده‌ام که از

مال التجاره گران بهایی در آن است، نجات دادن آن ارزش خواهد داشت.^{۹۷}

ناصرالدین شاه در حالی که مقدمات جشن پنجاهمین سال سلطنت خود را فراهم می کرد، در روز جمعه اول ماه مه ۱۸۹۶ (هفدهم ذی القعدة ۱۳۱۳ ه.ق.) مقارن ظهر هنگامی که در حرم حضرت عبدالعظیم سرگرم زیارت بود با گلوله تپانچه میرزا رضا کرمانی از پیروان پرویاقرص سید جمال الدین اسدآبادی در ۶۷ سالگی کشته شد.

با مرگ ناصرالدین شاه و به سلطنت رسیدن مظفرالدین میرزا که از هر جهت ناتوان و بیمار بود، اوضاع ایران از بد بدتر شد و کشور با سرعت به سوی انقلاب مشروطیت (۱۳۳۴ ه.ق./۱۹۰۶) پیش رفت.

یادداشت‌ها

1. Ella C. Sykes
2. Sir Percy Sykes
- سربررسی سایکس کنسول انگلیس در کرمان از اکتبر ۱۸۹۴ - کنسول موقت در مشهد در سال ۱۹۰۶. مسئول تأسیس پلیس جنوب از ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۸ و نویسنده دو جلد تاریخ ایران.
۳. به نوشته عبداللّه مستوفی (ص ۷۲۱ شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه) ناصرالدین شاه در ۲۳ ذی قعدة ۱۲۶۴ ه.ق. در تهران تاجگذاری کرده بود. بنابراین روز ۲۳ ذی قعدة ۱۳۱۳ نخستین روز از سال پنجاهم سلطنتش می شد. قرار بود روز جمعه ۱۷ ذی قعدة، نخستین روز هفته جشن ها باشد.
4. Ella C. Sykes, *Through Persia on A Side-Saddle* چاپ لندن، ۱۹۰۱، صص ۲۵۴ و ۲۵۵
۵. رساله محرمانه با عنوان "PERSIA" که در ژوئن ۱۹۱۹ وزارت امور خارجه انگلیس تهیه و چاپ کرده است، ص ۲۸
۶. مراجعه فرمایید به دکتر فوریه (Dr. Feuvrier) پزشک مخصوص ناصرالدین شاه، سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال، ص ۱۹۲
۷. مموآندم سری سیدنی چرچیل (دبیر شرقی سفارت انگلیس) مورخ ۲۹ مه ۱۸۸۸، F.O. 60/492
۸. برای آگاهی از چگونگی این رویداد مراجعه فرمایید به ابراهیم تیموری، تحریم تنباکو؛ اولین مقاومت منفی در ایران، تهران ۱۳۲۸
9. Sir Frank C. Lascelles (1841-1920)
- سر کنسول انگلیس در مصر و بلغارستان-وزیرمختار انگلیس در رومانی و ایران-سفیر در روسیه و آلمان.
- مدت مأموریت لاسلز در ایران دو سال و هفت ماه یعنی از ژوئیه ۱۸۹۱ تا ۹ مارس ۱۸۹۴ بود.
۱۰. گزارش لاسلز بشماره ۲۶۱ مورخ ۲۲ دسامبر ۱۸۹۱ به لردسالزبوری وزیر امور خارجه انگلیس F.O. 539/56
۱۱. اعتمادالسلطنه در یادداشت روز چهارشنبه ۲۲ صفر ۱۳۱۰

بی نظم گشته است؛ حکومت مرکزی ضعیف است و نه تنها مقامات در ایالتها نسبت به آن بی اعتنایند و با آن مخالفت می کنند، بلکه روحانیون هم که قدرتی بیش از اندازه پیدا کرده اند با آن در کشمکش هستند؛ اوضاع مالی آشفته است و در سه سال گذشته سالانه نزدیک به معادل پنجاه هزار پوند کسری داشته اند؛ پرداخت مبالغ هنگفتی از حقوق افراد قشون و ادارات کشوری عقب افتاده است؛ ارتش مرگب از افرادی بی ارزش است که نه جنگ افزار کار آمد دارند، نه تمرینی دیده اند، نه دارای دیسیپلینی هستند؛ دادگاههای قابل اعتماد در اینجا نیست؛ می توان گفت که جاده ای وجود ندارد، و این کمبود راه را بر توسعه بازرگانی بسته است؛ سرانجام اینکه سراسر کشور آکنده از پول های مسی است که موجب ضرر و زیان طبقات فقیرتر می شود و به شورش هایی برای نان می انجامد. یکی از علل اصلی این اوضاع، آزمندی و ضعف شاه است. نبود اراده و شهامت در او زمینه ساز افزایش... قدرت روحانیون... شده است و اشتباهی بی پایان او برای پول سرانجام می تواند باعث فقر و خانه خرابی عمومی شود. اما تنها شاه گناهکار نیست. ولیعهد (مظفرالدین میرزا) مرد ناتوانی است و آذربایجان... را به گونه ای خطرناک بد اداره می کند؛ ظل السلطان جلو گسترش بی نظمی ها را در جنوب نمی گیرد و احتمال دارد خودش هم در دامن زدن به این وضع با برخی از روحانیون همدست باشد؛ پسر سوم و مورد علاقه شاه یعنی نایب السلطنه (کامران میرزا) که فرماندهی ارتش را دارد، خود را به زیان سپاهیان توانگر می سازد و آنان را به حال خود گذاشته و سرگرم چاپیدن است.^{۹۶}

جرج کرزن در مموآندمی درباره اوضاع ایران به تاریخ ۱۲ آوریل ۱۸۹۶ (سه هفته پیش از کشته شدن ناصرالدین شاه) با اشاره به مموآندم سر مور تیمر دیورآندمی نویسد:

در مموآندم سر مور تیمر دیورآندم وضع اسف انگیز ایران نشان داده شده است، ولی این وضع برای کسانی که به آن کشور مسافرت کرده اند یا درباره آن به مطالعه پرداخته اند شگفت انگیز نیست. ایران تا هنگامی که زیر حکومت شاه کنونی است به گونه ای علاج ناپذیر پوسیده و فاسد خواهد بود و در میان پسرانش هم کسی که با آمدن او وضع بدتری پیش نیاید، نیست. تلاش برای تعمیر کشتی بی چنینی از هم دررفته، بی فایده است؛ این کشتی دیر یا زود فرو خواهد ریخت، اما تنها به این دلیل که تیر و تخته سودمند دارد و

۲۵. پس از لغو امتیاز رژی قرار شد دولت ایران طبق توافقی که به عمل آمده بود مبلغ پانصد هزار لیره انگلیسی بابت خسارت به کمپانی بپردازد. این پول را از بانک شاهنشاهی وام گرفتند و به مازور تالیوت و شرکای او پرداختند. برای اطلاع بیشتر مراجعه فرمائید به ابراهیم تیموری، تحریم تنباکو، اولین مقاومت منفی در ایران. ص ۲۲۱

۲۶. گزارش لاسلز به شماره ۱۵۰ مورخ اول اکتبر ۱۸۹۲ به لرد روزبری وزیر امور خارجه انگلیس F.O. 539/59

۲۷. اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود در یادداشت روز سه شنبه ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۱۰ (۱۳ دسامبر ۱۸۹۲) نوشته است: «ملا عبدالله نامی که در همدان مقتدا و پیشمنام است حکم کرده بود که یهودی‌ها باید علامتی در لباس داشته باشند که با مسلمان‌ها فرقی داشته باشند. از آنجائی که یهودیهای همدان زیاده از پنج شش هزار نفرند و در زیر حمایت انگلیس هستند ایلیجی انگلیس ظاهر آشکایت از ملا عبدالله کرده بود. ملا عبدالله را به طهران خواستند. اهل همدان تمام شوریدند. شاه حکم کرده است شش هزار قشون بسرداری آقا بالاخان و کیل الدوله و دو نفر از صاحب منصب‌های اطریشی بروند همدان را قتل عام کنند! خداوند ان شاء الله عاقبت امور را خیر کند.»

برای اطلاع بیشتر مراجعه فرمائید به خاطرات و اسناد حسین قلی خان نظام السلطنه مافی، باب دوم و سوم: اسناد، ص ۱۲۳

۲۸. محمد تقی میرزا رکن الدوله از پسران محمدشاه و برادر ناتنی ناصرالدین شاه.

۲۹. اعتمادالسلطنه در یادداشت روز جمعه ۶ ذی حجه ۱۳۰۹ می نویسد: «رکن الدوله بعد از ورود به شیراز قوام‌الملک را چوب زد حبس نموده و به طهران عریضه کرده صد هزار تومان بشاه، سی هزار تومان به امین‌السلطان می‌دهم که قوام را به من بفروشید! یعنی اختیار جان و مال او را داشته باشم! چون قوام‌الملک برادرزاده صاحب‌دیوان و از آن طرف این دوره مثل زمان فتحعلی شاه نیست که بشود اعظام و رجال را خرید و فروخت، فرنگی‌ها بصدای آیند، نشد قوام را بخرد.» ص ۹۴۰

۳۰. گزارش لاسلز به شماره ۱۹۲ مورخ ۲۰ دسامبر ۱۸۹۲ به لرد روزبری وزیر امور خارجه انگلیس F.O. 539/61

31. Lieutenant - General Gordon

۳۲. اعتمادالسلطنه در یادداشت روز جمعه ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۱۰ نوشته است: «شنیدم دیروز ژنرال گوردون وابسته نظامی سفارت انگلیس و حسینقلی خان نواب (؟) حامل نوشته رسمی که معلوم نیست چه است از طرف دولت انگلیس برای ولیعهد به تبریز رفته‌اند.» (روزنامه خاطرات، ص ۹۵۵)

۳۳. گزارش ژنرال گوردون مورخ ۳ دسامبر ۱۸۹۲ F.O. 539/59

۳۴. میرزا محمدعلی خان پس از دستگیری مدت دو سال در غل و زنجیر در زندان قزوین به سر برد و پس از آزادی به شیراز رفت و با سمت منشیگری به خدمت سعدالسلطنه بیگلربیگی و حاکم شیراز درآمد. (از گزارش Francis E. Crow کنسولیار انگلیس در تهران، ضمیمه نامه کابینه گام‌گین به شماره ۱۲۵ مورخ ۲۳ مه ۱۸۹۴ به لرد

ه.ق. نوشته است: «علمای تهران قدغن کردند مردهاریش تتراشند و زنها کفش پاشنه نخواب نپوشند، از این قبیل قدغن‌ها زیاد کردند.» (روزنامه خاطرات، ص ۹۵۰)

۱۲. اعتمادالسلطنه در یادداشت روز چهارشنبه ۲۲ صفر ۱۳۱۰ نوشته است: «در استرپاد علماء منع شراب فروشی ارمنه را نموده بلکه دکاکین آنها را غارت نموده‌اند. شارژدفرروس هم به سردار روس تلگراف نموده ۲۵ نفر قزاق به جهت حفظ اتباع روس وارد استرپاد بشوند.» (روزنامه خاطرات، ص ۹۵۱)

۱۳. اعتمادالسلطنه در یادداشت روز چهارشنبه ۲۲ صفر ۱۳۱۰ ه.ق. نوشته است: «بحمدالله ناخوشی و با تخفیف کلی پیدا کرده بلکه می‌توان گفت بکلی تمام شده است. میرزا عیسی وزیر بواسطه ابتلا به بیماری و با فوت کرده است.» (روزنامه خاطرات، ص ۹۴۹)

۱۴. گزارش سرفرانک لاسلز به شماره ۱۴۸ مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۸۹۲ به لرد روزبری وزیر خارجه انگلیس F.O. 539/59

۱۵. ضمیمه نامه شماره ۱۳۸ مورخ ۱۴ سپتامبر ۱۸۹۳ سرفرانک لاسلز به لرد سالزبوری F.O. 539/64

۱۶. روزنامه خاطرات، ص ۱۰۳۳

۱۷. تلگراف شماره ۲۴۳ مورخ ۲۴ دسامبر ۱۸۹۱ لاسلز به سالزبوری F.O. 539/54

۱۸. تلگراف شماره ۶۳ مورخ ۲۴ دسامبر ۱۸۹۱ سالزبوری به لاسلز F.O. 539/54

۱۹. نریمان خان پسر سلیمان خان سهام الدوله و برادرزاده منوچهر خان معتمدالدوله از کارمندان وزارت امور خارجه بود که در ۱۲۹۶ ه.ق/ ۱۸۷۹ به سمت وزیر مختار ایران در وین منصوب شد و لقب قوام‌السلطنه گرفت.

۲۰. ناصرالدین شاه روز شنبه ۱۷ شوال ۱۳۰۹ (۱۴ مه ۱۸۹۲) به اراک رفت. درباره این سفر مراجعه فرمائید به روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۹۲۷ و ۹۲۸

۲۱. اعتمادالسلطنه در یادداشت روز سه شنبه ۱۳ شوال ۱۳۱۳ (۱۰ مه ۱۸۹۲) می نویسد: «میرزا حسن آشتیانی مجتهد و آقا شیخ فضل‌الله نوری مجتهد امروز بتوسط نایب‌السلطنه حضور رفته بودند.» روزنامه خاطرات، ص ۹۲۷

۲۲. سلطان عبدالعزیز پادشاه عثمانی (۱۸۳۰-۱۸۷۶) نخستین سلطان عثمانی که از کشورهای غربی دیدن کرد و مانند سلف و برادر خود سلطان عبدالمجید اول طرفدار اصلاحاتی به سبک غربی شد. او عضو فرقه درویش مولویه بود و به موسیقی و نقاشی علاقه داشت. او به علت نارضایی عمومی در عثمانی در ۱۸۷۶ از سلطنت برکنار شد و چند روز بعد درگذشت.

۲۳. گزارش خیلی محرمانه لاسلز به شماره ۸۷ مورخ ۱۲ مه ۱۸۹۲ به لرد سالزبوری F.O. 539/57

۲۴. این سفر نزدیک به سه ماه از اواسط مه ۱۸۹۲ (اواسط شوال ۱۳۰۹) تا اواسط اوت ۱۸۹۲ (اواسط محرم ۱۳۱۰) طول کشید.

۵۴. گزارش درومندولف به شماره ۲۵۱ مورخ ۳۱ ژوئیه ۱۸۹۰ با قید خیلی محرمانه از قلهک به سالزبوری F.O. 60/512
۵۵. اعتمادالسلطنه در یادداشت روز چهارشنبه ۱۳ رمضان ۱۳۰۹ (۲۲ آوریل ۱۸۹۱) می نویسد: «خانه میرزا محمدعلی خان منشی سابق ملکم خان را که حالا در طهران است جستجو کردند مسوده «آرتیکلی» که به جهت روزنامه قانون نوشته بودند و آنچه که حالا می گویند قدح قانون بود نه مدح پیدا شده، میرزا محمد علی خان را دستگیر و به خانه کامران میرزا نایب السلطنه می برند.» (ص ۸۵۵ روزنامه خاطرات). - خاطرات حاج سیاح ص ۳۳۲ را هم ملاحظه فرمایید.
۵۶. تلگراف شماره ۸۸ مورخ ۲۵ آوریل ۱۸۹۱ روبرت کندی با قید «بکلی سری» به لرد سالزبوری F.O. 539/53
۵۷. برای اطلاع از ترجمه فارسی نامه های سیدجمال الدین اسدآبادی به مرحوم میرزای شیرازی و علمای ایران به زبان عربی و مخالفت او با دادن امتیاز انحصار توتون و تنباکو و دیگر امتیازات، مراجعه فرمایید به ابراهیم تیموری، تحریم تنباکو، اولین مقاومت منفی در ایران، ص ۵۲ 58. Sir Robert Morier
۵۹. منظور شیخ محمداحمد ابن سید عبدالله معروف به مهدی (متمهدی) (۱۸۸۵-۱۸۴۳ م) است که در سال ۱۸۸۰ ادعای مهدویت کرد و در سودان بر مصر و انگلستان شورید. مهدی در سال ۱۸۸۵ در «أم درمان» درگذشت و لرد کیچنر فرمانده نیروهای مصر و انگلیس پیروانش را در ۱۸۹۸ سرکوب کرد. ف. ف. دکتر معین
60. Panslavists
61. Mischievous Intriguer
۶۲. به ظاهر منظور میرزا اسمعیل مشهور به حجة الاسلام پسر حجة الاسلام آخوند ملا محمد مقانی است که پس از درگذشت برادر بزرگترش در ۱۳۱۲ ه. ق. از مراجع بزرگ شنجیه شد. برای آگاهی بیشتر مراجعه فرمایید به مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران، ج ۶، ص ۴۱
۶۳. گزارش روبرت موریه و ضمیمه آن از پترزبورگ به شماره ۸۷ مورخ ۲۷ آوریل ۱۸۹۲ به لرد سالزبوری F.O. 539/57
64. Cecil G. Wood
- سیسیل وود از ۱۰ ژوئن ۱۸۹۲ تا ۳۰ آوریل ۱۹۰۳ سرکنسول انگلیس در تبریز بود. او پس از مرگ ناصرالدین شاه در مه ۱۸۹۶ به نمایندگی دولت انگلیس همراه مظفرالدین شاه به تهران آمد.
۶۵. میرزا عبدالرحیم خان ملقب به ساعدالملک و قائم مقام فرزند میرزا محمد از سادات طباطبایی آذربایجان (۱۳۱۹-۱۲۴۴ ه. ق.) در ۱۲۶۸ وارد خدمت وزارت امور خارجه شد و مشاغل گوناگونی در داخل و خارج از جمله وزیرمختاری ایران در روسیه را بر عهده داشت. در ۱۳۰۹ به پیشکاری حکومت آذربایجان گماشته شد. مراجعه فرمایید به مهدی بامداد. تاریخ رجال ایران، ج ۵، ص ۱۴۲
- کیمبرلی F.O. 539/67
۳۵. این شخص همان میرزارضای کرمانی است که چهار پنج سال بعد ناصرالدین شاه را در حرم حضرت عبدالعظیم کشت.
۳۶. از گزارش روبرت کندی (R.J. Kennedy) کاردار انگلیس در تهران به شماره ۱۱۶ مورخ ۲۹ آوریل ۱۸۹۱ به لرد سالزبوری- تلگراف شماره ۹۰ مورخ ۲۷ آوریل ۱۸۹۱ روبرت کندی به سالزبوری F.O. 539/53
۳۷. روزنامه خاطرات، ص ۸۵۸
38. Count de Monteforte
39. M. de Balloy
۴۰. گزارش روبرت کندی کاردار انگلیس به شماره ۱۲۰ مورخ ۷ مه ۱۸۹۱ به لرد سالزبوری F.O. 539/53
۴۱. درباره دستگیری و بازپرسی حاج سیاح و زندانی کردن او در قزوین مراجعه فرمایید به خاطرات حاج سیاح یا «دوره خوف و وحشت»، صص ۳۴۳ تا ۴۳۲
۴۲. روزنامه خاطرات، ص ۸۵۹
۴۳. ادوارد برآون، انقلاب ایران. سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۹، چاپ لندن، ص ۳۲
۴۴. روزنامه خاطرات، ص ۷۸۳
۴۵. امین السلطان در آن هنگام جوانی سی و دو سه ساله بود و روشن است که سیاستمداران سالخورده به او حسادت می ورزیده اند.
۴۶. گزارش درومندولف به شماره ۷۱ مورخ ۳ مارس ۱۸۹۰ به لرد سالزبوری F.O. 60/ 510
47. Pall Mall Gazette
۴۸. شاید منظور آنست که می خواسته است القاب و نشان های ملکم را هم بگیرد. این موضوع در گزارشی به تاریخ ۸ مه ۱۸۹۰ آمده است.
49. Roulette
- ظاهر اشاره به امتیاز لاتاری می باشد که به هنگام سفر ناصرالدین شاه به انگلستان در سال ۱۳۰۶ ه. ق. / ۱۸۸۹ به ملکم خان داده شد ولی وقتی ناصرالدین به ایران بازگشت بواسطه مخالفت روحانیون لغو گردید. مراجعه فرمایید به ابراهیم تیموری، عصری خبری، ص ۲۱۳
۵۰. ملکم یک برادر به نام میکائیل خان داشت. درباره این شخص مراجعه فرمایید به ص ۱۷۶ کتاب اسمعیل راتین
۵۱. گزارش درومندولف به شماره ۱۰۳ مورخ اول آوریل ۱۸۹۰ به لرد سالزبوری F.O.60/511
۵۲. گزارش هنری درومندولف به شماره ۱۶۷ به تاریخ ۸ مه ۱۸۹۰ با قید سری و محرمانه به لرد سالزبوری وزیر امور خارجه انگلیس، F.O. 60/511
۵۳. منظور متهمان در حادثه قتل الکساندر دوم تزار روسیه (۱۸۸۱-۱۸۵۵) است. الکساندر دوم بر اثر بمبی که در اول ماه مارس ۱۸۸۱ در پترزبورگ به سوی او پرتاب شد به قتل رسید.

83. Sir Henry Mortimer Durand

وزیر مختار انگلیس در ایران تا ۲۰ اکتبر ۱۹۰۰
۸۴. گزارش مستر گرین با قید سری بشماره ۶۷ مورخ ۱۳ مارس
۱۸۹۴ به لرد کیمبرلی (Lord Kimberley) F.O. 539/67
۸۵. گزارش مستر گرین به شماره ۶۹ مورخ ۱۴ مارس ۱۸۹۴ به لرد
کیمبرلی وزیر امور خارجه انگلیس F.O. 539/67
۸۶. شاید میرزا محمد حسین آشتیانی پسر میرزا هدايت وزير دفتر
که در ۱۳۱۰ ه.ق. به جای پدرش وزیر دفتر (وزیر دارایی) شد.
میرزا محمد حسین باکمک امین السلطان به این مقام رسیده بود. ر.ک.
مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران، ص ۳۷۲

۸۷. اعتماد السلطنه در یادداشت روز ۲۵ رمضان ۱۳۰۹ نوشته است:
«صبح خانه امین السلطان رفتم. باز از شاه بد می گفت. از شاه توصیف
می کرد که قابل له لگی عزیز السلطان است. هر کار بد که می کند
گردن من می گذارد. هر چه من خوب می کنم نسبت به خود می دهد.
هر چند او را نصیحت کردم که در این نزدیکی سفر از شاه دوری نکند
قبول نکرد.» روزنامه خاطرات، ص ۹۲۲

۸۸. حاجی محمد حسن اصفهانی معروف به کمپانی ملقب به
امین الضرب (۱۲۵۳-۱۳۱۶ ه.ق.) از ثروتمندان و بازرگانان بزرگ
در دوران فرمانروایی ناصر الدین شاه و مظفر الدین شاه، مردی کم سواد
ولی باهوش و زیرک بود. برای شرح حال او مراجعه فرمایید به مهدی
بامداد، تاریخ رجال ایران، ج ۳، ص ۳۴۸

۸۹. شاید این شخص همان باشد که در خاطرات سیاسی میرزا
علی خان امین الدوله (ص ۱۷۸) از او به گونه ای دیگر یاد شده است!
۹۰. محمد تقی رکن الدوله از پسران محمد شاه و برادر ناتنی
ناصر الدین شاه. به نوشته اعتماد السلطنه مبلغ پنجاه هزار تومان
پیشکش داد و حاکم فارس شد. یادداشت ۱۸ رجب ۱۳۰۹، روزنامه
خاطرات، ص ۹۰۸

۹۱. دوستعلی خان معیر الممالک در یادداشت هایی از زندگانی
خصوصی ناصر الدین شاه می نویسد وقتی ناصر الدین شاه کشته شد
۸۵ زن داشت.

۹۲. گزارش خیلی محرمانه مستر گرین به شماره ۱۹۸ مورخ
۲۶ سپتامبر ۱۸۹۴ به لرد کیمبرلی وزیر امور خارجه انگلیس
F.O. 539/68

93. Sir Joseph Tholozan

۹۴. گزارش مستر گرین به شماره ۲۰۷ مورخ ۱۱ اکتبر ۱۸۹۴ با قید
خیلی محرمانه به لرد کیمبرلی F.O. 539/68
۹۵. گزارش سر مور تيمر ديورانده به شماره ۲۴۹ مورخ ۲۳ دسامبر
۱۸۹۴ به لرد کيمبرلي F.O. 539/69
۹۶. موراندم شماره ۶۷۰۴ مورخ ۲۷ سپتامبر ۱۸۹۵ در دیوان هند
(India Office) شماره ثبت C64a
۹۷. موراندم مورخ ۱۲ آوریل ۱۸۹۶ به شماره ۶۷۶۵ در آرشیو
ملی انگلیس F.O. 881/6765, F.O. 539/73

۶۶. اعتماد السلطنه در یادداشت روز چهارشنبه ۱۴ ربیع الاول ۱۳۱۳
به شورش در تبریز و حمله به خانه قائم مقام اشاره کرده و -شمار
مقتولان راسی نفر و مجروحین را ۶۰ نفر ذکر کرده که اغراق آمیز
است. روزنامه خاطرات، ص ۱۱۷۶

67. Prince Dabija

۶۸. بهای نان درخواستی يك من ۱۲ شاهی و گوشت گوسفند يك من
۲ قران و ۱۶ شاهی بوده است.

۶۹. کار گزار شخصی به نام زین العابدین بود که پیش از آن در اداره
حقوقی وزارت امور خارجه خدمت می کرده است.

70. General Wagner

۷۱. گزارش مورخ ۵ اوت ۱۸۹۵ سیسیل وود از تبریز به مور تيمر
ديورانده در تهران F.O. 539/70

۷۲. اعتماد السلطنه در یادداشت روز ۱۴ ربیع الاول ۱۳۱۳ خود نوشته
است: «قائم مقام... که بیست سی نفر الواط اسکوئی را برای حفظ خانه
خود مسلح کرده بود همین که صدای این جمعیت را شنید که از کوچه او
می گذرند خودش اول از در دیگر فرار کرد و به الواط اسکوئی حکم
شلیک داد. سی نفر مقتول و شصت نفر مجروح شدند. لعنة الله علی
القوم الظالمین الی یوم الدین.» روزنامه خاطرات، ص ۱۱۷۶

۷۳. متن فارسی نامه اصلی در دسترس نیست.

۷۴. گزارش مورخ ۸ اوت ۱۸۹۵ سیسیل وود از تبریز به سر مور تيمر
ديورانده در تهران F.O. 539/70

۷۵. گزارش سیسیل وود مورخ ۱۲ اوت ۱۸۹۵ از تبریز به
سر مور تيمر ديورانده در تهران F.O. 539/70

۷۶. گزارش مورخ ۱۹ اوت ۱۸۹۵ سیسیل وود از تبریز به
سر مور تيمر ديورانده در تهران F.O. 539/70

۷۷. گزارش مور تيمر ديورانده به شماره ۷۰ مورخ ۲۸ اوت ۱۸۹۵ به
لرد سالزبوری F.O. 539/70

۷۸. گزارش لاسلز به شماره ۱۶۰ مورخ ۴ اکتبر ۱۸۹۲ به لرد
روزبری وزیر امور خارجه انگلیس F.O. 539/59

۷۹. دوازده سیزده سال پس از آن، عهدنامه ای در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ بین
انگلیس و روسیه بسته شد که بر پایه آن ایران به سه منطقه نفوذ انگلیس
و روس و منطقه بیطرف تقسیم می گردید. این عهدنامه موجب
نارضایی و اعتراض شدید ایرانیان میهن دوست شد که آنرا مقدمه
تقسیم ایران می دانستند. با آغاز جنگ جهانی اول و انقلاب روسیه،
علت وجودی این عهدنامه از میان رفت. برای آگاهی از چگونگی بسته
شدن این عهدنامه و اثرات آن مراجعه فرمایید به محمود محمود، تاریخ
روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج هشتم و غیر آن.

۸۰. گزارش لاسلز به شماره ۱۸ مورخ ۲۰ ژانویه ۱۸۹۴ به لرد
روزبری وزیر امور خارجه انگلیس F.O. 539/66

81. Willim Conynghame Greene

۸۲. گزارش لاسلز به شماره ۴۴ مورخ ۱۲ فوریه ۱۸۹۴ به
وزیر امور خارجه انگلیس F.O. 539/66